

أَنْه دِيمُ تَلَا كِرْكَه سِ بُّشَه هَمِنْ دَانِنْ .

■ / Onə dim talâ kərəkə sa bošə hamen dānən / .

□ چنانچه در حضور او، خروس روی مرغ پرود همه می دانند .

کاربرد: آدم های کم جنبه (دهن لق - جارچی) .

\*\*\*

أَنْه دَسَه بِشْكَنِي، وَ مُشْتُ وَازَا نُبُونَه .

■ / Onə dasə biškini , ve mošt vâzâ nobunə / .

□ چنانچه دستش را بشکني، مشتش باز نمی شود .

کاربرد: در مورد آدم های ممسک و خسیس گویند .

\*\*\*

أَنْه دِلْ كُوْ دِيرِيَايَ مَانَه .

■ / Onə dəl kovə deyryâ ya mânə / .

□ دلش مانند دریای کبود است .

کاربرد: در خونسردی بیش از اندازه است .

\*\*\*

أَنْ هَمَّ چِ تُمَانَه (تُمَامَه) .<sup>(۱)</sup>

■ / On hamə čī tomānə (tomamə) / .

□ او همه چیزش کامل است .

کاربرد: در توصیف کاردانی و فهم بالای کسی گویند .

\*\*\*

أَنْ هُلُوْجِي <sup>(۲)</sup> حَلُوْا چِ كَانَه .

■ / On holu ji halva čokānə / .

□ او کسی است که از آلوچه ترش حلوا می سازد .

کاربرد: در مورد کسی است که: تیرگی ها را میدل به صفا و صمیمیت می کند .

\*\*\*

أَنْ هِيْتِ بِيْشْ گَامْ پَسْ گَامْ كَانَه .

■ / On hita piš gām pas gām kânə / .

□ او همین جور یک گام جلو و یک گام عقب می کند .

کاربرد: درباره کسی است که: دچار شک و تردید شود .

\*\*\*

(۱) اشاره: معمولاً درباره دختران دم بخت کاربرد دارد .

(۲) هُلُوْ = گوجه سبز درختی است که در اینجا مراد از نوع گوجه سبز ترش جنگلی است .

\*\*\*

اُنْ هیت کلاچِ فارسی گُونه .<sup>(۱)</sup>

■ / On hita kelâč fârsi gunə / .

□ او در ضمن صحبت، فارسی و محلی را مخلوط می کند .

کاربرد: اشاره به نداشتن تسلط به زبان پارسی است .

\*\*\*

اُنْ هَرُ چی دُرُ بُو، دَسُ کَچِ نیه .

■ / On har čī doz bu, das kaj niya / .

□ هر چقدر دزد باشد، دستش کج نیست .

کاربرد: نوعی تمسخر نسبت به کسی که در کاری ناپسند شهره است .

\*\*\*

اُنْ هَالُ چکه دَرِه .

■ / On hâl čəkə dârə / .

□ او شاخ و بال دارد .

کاربرد: درباره کسانی گویند که: با رفتار یا گفتار اضافی خود مشکل سازند .

\*\*\*

اُنْ هَمه کار بُکُردِه با، تَشه پُو نَزَا با .

■ / On hamə kâr bükordə bâ tašə po naza bâ / .

□ همه کار را کرده بود بجز فوت کردن آتش که آن کار را هم کرد .

کاربرد: در بیان میزان آتش افروزی و شر بپا کنی کسی است .

\*\*\*

اُنْ هَمیشیکُ پَسِه کینه قافِ هِسُ .

■ / On hamišek pasə kinə qâf hessa / .

□ او همیشه پشت کوه قاف هست .

کاربرد: عقب بودن یا بی خبر بودن کسی است .

\*\*\*

(۱) اشاره: وقتی یک محلی بخواهد پارسی صحبت کند و در ضمن صحت واژه های محلی را هم چاشنی نماید مصداق زبانزد «کلاچ فارسی» قرار می گیرد . حکایت می کنند که: آقای محمد رضا کبیری که در واقع اولین نماینده منتخب مردم منطقه رامسر و شهسوار در مجلس شورای ملی بود، روزی با یکی از اهالی شهسوار که مشکلی در ادارات شهر داشت مذاکره می کند و سرانجام آقای کبیری به موکل خود می گوید که: تو در شهسوار «کوت وات» خودت را بکن، من هم در تهران «کُنش» خود را می کنم .

أَنْ هَفَّ آسِمَانِه مِّنْ يَّ سِتَارِه نِدْرَه .

■ / On haf âsemânê men ye setârê nêdarê / .

□ او در هفت آسمان یک ستاره ندارد .  
کاربرد: بی کس و کار بودن شخص است .

\*\*\*

أَنْ هَلَّ حَشْتِ چِپُّ رَاسِه نُدَانِه .

■ / On hala xošte čopo râsê nodânê / .

□ او هنوز چپ و راست خودش را نمی شناسد  
کاربرد: درخامی و بی تجربگی است .

\*\*\*

أَنَّهُ هَدَّ، كُجْرُ كُلِّ وِ سَ دُوْبُونِ (وِ سَرَّتِ) .

■ / Onê hada kočor gola vesa dobon / .

□ آن را داد، یک کوزه « کوچر » هم روی آن .  
کاربرد: حکایت کسی است که کلاه گشادی سرش رفته باشد .

\*\*\*

أَنَّهُ يَّ كُؤْلِه دُوْ (۱) كَارِ نَتُونِه .

■ / Onê ye kulê du kêre notunê / .

□ او به اندازه ارزش یک قالب دوغ ( کشک ) نمی تواند کار کند .  
کاربرد: در توصیف بی عرضه گی شخص گویند .

\*\*\*

أَنْ يَّ كُؤِپِ سَ نِيِه .

■ / On ye kupê sa niya / .

□ او روی یک حصیر ( خوابیده ) است .  
کاربرد: اشاره دارد که: مرگش نزدیک است .

\*\*\*

أِنِّي كِ أَوْرُ (أَبْرُ) هَمْرَ گِبْ زَنَه أَنْجِي بَتْرَسُ .

■ / Oni ke avru hamra gap zanê onê ji batørs / .

□ آن شخصی که با چشم و ابرو ( ایما و اشاره ) نیاتش را بروز می دهد از آن بترس .  
کاربرد: درباره کسانی گویند که حيله گزند \_ شهادت اعلام نظر رو در روی را ندارند .

\*\*\*

(۱) در رامسر واژه دوغ شامل: دوغ تر - دوغ مایع - دوغ خشک شده ( کشک ) است .

أَنْ، يَ يُولُوْا پَرَابُنَه . (۱)

■ / On ye poulou parâbonð / .

□ او مانند کومه کج است .

کاربرد: کسی است که: بی انضباط و شلخته است \_ در حال مردن یا در حال ورشکستگی است .

\*\*\*

أَنْ يَ يُوْسِنُ كَلَاهِمْ يَ سَعْتُ كُفِّ زَنَه .

■ / On ye posðn kolâ hamra ye sâat gap zand / .

□ با یک کلاه پوستی یک ساعت حرف می زند .

کاربرد: درباره آدم های وِراج و پر گویند .

\*\*\*

ا وَجَه بَازَارُ بُشُو نِيَه .

■ / E vačð bâzâr bošu niya / .

□ این پسر کسی نیست که به بازار برود .

کاربرد: در بیان فرزند بی وفا یا بی استعداد گویند .

\*\*\*

أَوْرِشِمُ، پَاتَاوَه ؟ (۲)

■ / Averšem:e, pâtâvð / .

□ جنس ابریشم با جنس پاتاوه (پاتابه)؟

کاربرد: معمولاً در مواقع خواستگاری برای اینکه اختلاف طبقاتی یا تفاوت فکری را نشان دهند بکار

می برند، که خود نوعی جواب منفی است .

\*\*\*

أَوْرَارُ دِيْشْتَبُو، خُجْرُ لَآكُ تَشَنَه .

■ / Avzâr deštəbu xojðr lâk tašanð / .

□ ابزار داشته باشد لاک چوبی خوبی می تراشد .

کاربرد: کنایه ای است از بیان میزان موزی گری یا فرصت طلبی کسی .

\*\*\*

(۱) پرابن = کومه یا سایه بانی که معمولاً از شاخ و برگ گیاهان ، برای نگهداری در مزارع درست می کنند .

(۲) پاتاو: در گذشته (هنوز هم در کوهستانها) معمول بود که در فصل سرما بعد از پوشیدن پا ابزار (چموش ، چارق ) دور مچ پا و بخشی از ساق پا را با یک نوار بافتنی پشمی (با عرض تقریبی کف دست) می پیچیدند که برای گرم نگاه داشتن پا بسیار مؤثر بود . این نوار دست بافت را پاتاوه یا پاتابه می گفتند . به گونه دیگر : اَوْرِشِمُ بُزَه مُو تا نخره (ابریشم با موی بز تا نمی خورد).

اوشکنه<sup>(۱)</sup> هَرُ چِیمْ خُبْ باشه، وِجا زور کُو مَنه .

■ / oškəndə har čiyam xob bāše, ve jâ zur ku manə / .

□ گیاه اشکونه، هر اندازه هم مرغوب باشد، محل رویش آن بین پهن گاو و گوسفند است.  
کاربرد: مقام و منزلت افراد از دیدگاه طبقاتی است. (یادآور: من از بی قدری خار سر دیوار دانستم - که ناکس کس نمی گردد از این بالا نشینی ها. «صائب تبریزی»)  
\*\*\*

اولاد آدمه تاج ب سَرا کَنه - اولاد آدمه خاک ب سَرا کَنه .

■ / oulâd âdəmâ tâj be sarâ kândə oulâd âdəmâ xâk be sarâ kândə / .

□ فرزند آدم را به مقام پادشاهی می رساند - فرزند آدم را به خاک سیاه می نشانند.  
کاربرد: فرزند اگر خوب تربیت شود « نعمت » است و اگر بد تربیت شود « نکبت » .  
\*\*\*

اولاد دیری اُجاق کُوری .

■ / ovlâd deyri ojâq kuri / .

□ فرزند داشتن و فرزند نداشتن فرقی ندارد .  
کاربرد: بیان فرزند صالح نداشتن .  
\*\*\*

اولِ حَقِّ بِ هَمْسَادِه، بَدْ هَفْ بَرِ هَمْسَادِه .

■ / Avəl , haq be hamsâdê, bad haf bare hamsâdê / .

□ اولِ حق همسایه نزدیک است ، بعد همسایه دورتر ( هفتمی ) .  
کاربرد: این زبانزد بیان کننده حرمت زیادی است که در فرهنگ رامسر برای همسایگان و همه انسانها قائل اند .  
\*\*\*

اولِ وِچِه، مالِ کِلَاجِ مِیلِجِ .

■ / Avəlið vačə mâle kelâč mîlja / .

□ فرزند اول همیشه مال کلاخ و گنجشک است .  
کاربرد: در نوعی دلداری به کسی است که فرزند اول خود را از دست داده باشد .  
\*\*\*

اولِ وِشَنّا، آخِرِ وِشَنّا .

■ / Avəl vešnâ, âxər vesnâ / .

□ ابتدا گرسنه، انتها هم گرسنه .

(۱) اوشکنه = نوعی گیاه هرز .

کاربرد: درباره کسی گویند که در تمام طول زندگیش با فقرات زندگی کرده است.

\*\*\*

أولُ گاوِ مَسان ( گاوِ مَانا ) خُردِ، اَلانُ آقا مَسانُ.

■ / Avəl gâvə mosân xordə, alân âqâ mosân /.

□ ابتدا مانند گاو غذا می خوردی و الان مثل یک آقا.

کاربرد: به تفاوت تربیت اشاره دارد.

\*\*\*

أولُ شوُ صَتَ ناز، دُومُ شوُ نانُ پیاز، سِومُ شوُ کَچِ درازُ.

■ / Avələ šov sata nâz, dōvəm šov nâno piyâz, sevom šov kâčē derâz /.

□ شب اول با صدها نان، شب دوم با نان و پیاز و شب سوم با پایه ( چوب ) دراز.

کاربرد: کنایه ای است از چگونگی نگاه میزبان نسبت به مهمان.

\*\*\*

أولُ وِرِ نِوسَه، بُشو، دِمَسَته.

■ / Avəl vərə nəvasə, bošo, demastə /.

□ اول تمایل نداشت، بعد که رفت گیر کرد.

کاربرد: درباره کسانی گفته می شود که: ابتدا در قبول یا انجام کاری امتناع دارند اما پس از تجربه

(چشیدن) اشتیاق وافری نشان می دهند.

\*\*\*

أولُ چَپَر - دُیمُ خَبَر - سِیمُ تَبَر.

■ / Avəl čapar\_ dojom xabar\_ sayom tabar /.

□ اول چپر دوم هشدار، سوم تبر.

کاربرد: درباره این است که قبل از توسل به خشونت فراهم کردن مقدمات برای عدم توسل به زور

ضرورت دارد.

\*\*\*

أولُ بُردُ خانَه نَبَرْدُ.

■ / Avələ bord xânə nabord /.

□ برد اول به خانه نمی رسد.

کاربرد: اشاره دارد که از موقعیت بوجود آمده شاد نباش، چون شادی تو موقتی است.

\*\*\*

أولُ كَزْنَه زَنَه، بَدُ پَيْلَم. (۱)

■ / Avðl gazðnð zanð, bad peylam /.

□ اول گزنه می زند بعد پیلَم ( آقلى ) .

کاربرد: حکایت کسی است که: ابتدا خسارت مالی - جانی - روانی وارد می کند و بعد در صدد جبران (عذرخواهی) بر می آید .

\*\*\*

أولُ كَلَامُ چَاكُنْ اِم گَاوَه هِگِيرُ.

■ / Avðl kolâmð čâkon eme gâvð hegir /.

□ اول طویله را بساز بعد گاو را بخر .

کاربرد: در این است که: در هرکاری باید ابتدا مقدمات آن را فراهم آورد .

\*\*\*

ای آو ای آسیای چَرخ دَنَه .

■ / I âv I esyâya čarx danð / .

□ این آب این آسیاب را می گرداند .

کاربرد: در کفایت کردن چیزی (دستمایه) گویند . یا درآمد هزینه را تأمین می کند .

\*\*\*

ای آوِ رَوَانُ مره هَرُ جا بار بُرُ، خانه نُبُرُ .

■ / Ey âve rðvân mðrð har jâ bare bobor, xânð nobor / .

□ ای آب روان، مرا هر جا می بری ببر فقط مرا به منزلت نبر .

کاربرد: اشاره به حال روز افرادی دارد که در خانه دل خوش نیستند .

\*\*\*

ای بادُ هیتِ حُشْتِ پَرِ خَاکِ سَنَ نَزَنَه .

■ / I bâd hite xošte pere xâke sa nazanð / .

□ این باد ( بدون دلیل ) روی خاک پدرش نمی وزد .

کاربرد: اشاره به نشانه خطر است .

\*\*\*

(۱) اشاره: یکی از ابزارهای تنبیه کودکان بوسیله مادران زدن گزنه به بدن لخت کودک بود. مادر پس از پشیمانی از کار خود، برای رفع گزش گزنه برگ آقلى را به محل گزش گزنه می زد تا گزش رفع گردد. در چنین مواقعی برای بچه اینطور زمزمه می کرد: گزنک پَرُ بمیره، پیلَمکه مار نمیره(پدر گزنه بمیرد، مادر آقلى نمیرد).

ای بَرِ سِرَا، سَرْدِ کَچَال، سَرْدِ لَیوِی مَانِه .

■ / I bar sārâ, sardə kačâl, sardə leyviya mânə / .

□ این خانواده (خانه و اهالی خانه) مانند اجاق و دیگ سرد هستند .

کاربرد: توصیف از هم پاشیدن خانواده است .

\*\*\*

ای پُولِه دِلِ سِکِه دَنیِه .

■ / I pulə dəl səkə deniya / .

□ این پولی است که سکه خورده است .

کاربرد: در توصیف کار یا چیز بدرد نخور است. یا چیز بی رونق .

\*\*\*

ایچِه سِگِ صَحَبِ نَشَناسِنِ .

■ / Ijə sag sahabə nišna sanə / .

□ اینجا سگ صاحب خود را نمی شناسد .

کاربرد: درباره بی نظمی و درهم ریختگی اوضاع است .

\*\*\*

ایچِه بی خُدا کُشه کُویِ مَانِه .

■ / Ijə bi xodâ kašə koya mânə / .

□ اینجا مانند «بی خداکش کوه»<sup>(۱)</sup> است (صاحب ندارد) .

کاربرد: این آبادی یا این شهر: صاحب \_ مدیر \_ گرداننده \_ مسئول و ... ندارد .

\*\*\*

ایجَارِ گَاوِه کُوَلُو نِیِه .

■ / Ijârə gâvə kolu niya / .

□ گوساله ای نیست که: از گاو این محله باشد .

کاربرد: توصیف افراد بیگانه و غریب . (یادآور: بروت آیمه (آدم فراری است.))

\*\*\*

(۱) اشاره: بی خداکش کوه: نام یک منطقه جنگلی کوهستانی است که در ارتفاعات غربی قهوه خانه «دُرْمُد»

و در مسیر راه مالروی قدیمی معروف به «رَجِ را» قرار دارد. شاید به علت دشواری دسترسی به منطقه این

نام را برایش برگزیده باشند. و نیز چشمه ای دارد به نام «بی خدا کش چشمه»



ایچه خُد کُنْگِ سِرِکِ مانه. (۱)

■ / Ijð xode kolənge serekə monə / .

□ اینجا شبیه سرای (خانه چوپانی) منطقه « کُنْگِ سِرَا » است .  
کاربرد: محل رفت و آمد افراد متعدد است یا حضور افراد زیاد است .

\*\*\*

ایچه مِ پِرِ کِ گایِ .

■ / Ijð me pere key gaya / .

□ اینجا مکانی است که پدرم بازی می کرد .  
کاربرد: حق آب و گل داشتن .

\*\*\*

ایچه خُد کُورِکِ دُکانه .

■ / Ijð xode kureke dokānə / .

□ اینجا مانند مغازه آدم کور است .  
کاربرد: اشاره به شلوغی و بی نظمی مکان است .

\*\*\*

ایچه ماسِ گِیجِ نِگره .

■ / Ijð mās gij negarə / .

□ در اینجا مایه ماست نمی بندد .  
کاربرد: اشاره به مکانی دارد که : بیش از اندازه شلوغ است .

\*\*\*

ای چُورِ اُتِرِ (تُهرِ) کارِ دره .

■ / I čore o to:or kār darə / .

□ این زمین سخت و بایر را فقط می توان با تبر او انجام داد .  
کاربرد: عامل و کننده کار را پیدا کرده اند . یا به هم می خورند . یا این از پس آن بر می آید .

\*\*\*

ای خدَا، شَنْدَرِ زِمِیْبِلِ جِیْرِ هَدِه، مُ تَرَرِ « بَنْدِه » جُرْدَمِ .

■ / Ay xodā, šəndər zembil jīr hade mo tərare bandə joradəm / .

□ ای خدَا، یک زنبیل مندرس بفرست پایین تا من برایت یک « آدم » بفرستم .

(۱) کُنْگِ سِرِ = نام یکی از سراهای ییلاق جواهر ده است. هر جا شلوغ باشد و یا محل رفت و آمد زیاد باشد آن را تشبیه می کنند به کُنْگِ سِرِ.

کاربرد: درباره کسانی گویند که: با کارهای ساده لوحانه و عجیب و غریب شان دیگران را مات و مبهوت می کنند.

\*\*\*

ای دُو نَفَرِ آو، ی جُو دِل نُشِنه .

■ / I do nafər âv ye ju dəl nošanə / .

□ آب این دو نفر در یک جوب جریان پیدا نمی کند.

کاربرد: درباره این است که بین آنها سازگاری وجود ندارد.

\*\*\*

ای دُرُیْم تِ کُلا پَر .

■ / I doroyam te kolâ par / .

□ این دروغ هم روی پر کلاه تو.

کاربرد: همه حرف های تو دروغ است و باور نمی کنم، این دروغ هم روی آن.

\*\*\*

ای دَسْ اُ دَسْ کُنْ ؟

■ / I das o das kone / .

□ این دست و آن دست می کنی ؟

کاربرد: درباره این گویند که در انجام کاری تردید دارد. (یادآور: این پا آن پا می کنی)

\*\*\*

ای رَا، اُ رَا شُونِ (چَرخُ خُر) ؟

■ / I râ, orâ šune (čarx xore) ? / .

□ چرا اینطرف آن طرف می روی ؟

کاربرد: کنایه پرسش گونه ای است که : مشکلات چیست ؟

\*\*\*

ایرُ ویر<sup>(۱)</sup> (هیرُ ویر) و سِ دَر نُشِنه .

■ / Iro vir(hiro vir) ve sa dar nošanə / .

□ بد و خوب (عاقل و دیوانه) حالیش نیست.

کاربرد: در بیان نداشتن مصلحت اندیشی شخص گویند.

\*\*\*

(۱) ایر= دمل- جوش های زیر بدن- آلت تناسلی مرد- ویر = هوش - حافظه - ناله - فریاد

ای ساد ساد ساد\_ امسال اَلج (۱) کساد ه\_ کس پر ، کس مار، چ خوش نما بساته .

■ / Ey sâdð sâdð sâdð\_ emsâl alž kesâdð\_ kâse per\_ kâse mâ:r, ċe xoš nemâ besâtð / .

□ ای ساده لوح با آنکه بازار چادر شب را کد است با همت خویشان پدری و خویشان مادری چه کار زیبایی (چه جشن عروسی) انجام شد .  
کاربرد: با همکاری یکدیگر خیلی از مشکلات آسان می گردد .

\*\*\*

ای سَر سِیا (۲)

■ / Ey sar siyâ / .

□ ای سر سیاه (ای سیاه سر).  
کاربرد: ای ناقلا .

\*\*\*

ایشالا، گرباز (۳) دمه و لگ بکنه .

■ / Išâallâ garbâz domð valg bokone / .

□ به امید خدا، دسته گرباز سبز بشود (برگ کند) .  
کاربرد: در مورد وعده‌ای است غیرممکن چون دسته گرباز از جنس چوب خشک است و جوانه نمی زند.

\*\*\*

ایشالا\_ کول وِبینی س .

■ / Išâallâ kolo vebini sa / .

□ به امید خدا پس از چیدن پشم گوساله .  
کاربرد: در بیان وعده‌ای است که هیچگاه انجام نخواهد شد .

\*\*\*

(۱) اَلج = بافتنی مانند چادر شب، اَلجَه = ترکی مغولی است یعنی آنچه از مال، امیر که ضمن تاخت و تاز

در سرزمین دیگران بدست می آید . « فرهنگ معین »

(۲) اشاره: چنانچه به قاعده «تسمیه الشئی باسم ضده» توجه کنیم . می توان پذیرفت که: از روی محبت و خیرخواهی به کسی که سعادتمند است خطاب می کنند: ای سَر سِیا یا اطلاق «شکر آب» به جای «اختلاف»

نقل از: آقای جلیل غدیری

(۳) گرباز: ایزاری است برای کندکار زمین، شبیه « بیل » با عرض کمتر و استحکام بیشتر از بیل .

ایشالا مِ دِلِه سِ آوِ بُخْرِي (۱).

■ / Išâallâ me dâlð sa âvð boxori / .

□ اِنْ شَاءَ اللهُ روى دل من آب بخورى .

کاربرد: در بیان آرزوى مرگ خویش کردن است .

\*\*\*

ایشالا تِ پِيشِ دَبِي پُولِ تِ دِمَالِ .

■ / Išâallâ to piš debi pul te domâl / .

□ اِنْ شَاءَ اللهُ تو جلو باشى و پول در پى تو باشد .

کاربرد: در مورد آرزوى است که: روزگار بر وفق مراد باشد و پيوسته دولت مند باشيد .

\*\*\*

ایشالا، پُولِ پِيشِ دُبُو تِ وِ دِمَالِ .

■ / Išâallâ pul piš dobu to ve dâmâi / .

□ اميدوارم پول پيشاپيش تو باشد و تو در پى آن .

کاربرد: نگرينى است که پيوسته فقير و نیازمند باشيد .

\*\*\*

اِی فَلَکْ هَمِه جِیو نُخودِ دُکُردِ مِ جِیو اَز مَلْکِ (۲) .

■ / I falak hamð jivð noxod dokorde me jivð azmâlek / .

□ اى روزگار در جيب همه نخودچى و کشمش ريختى در جيب من دانه هاى جنگلى " از ملک "

کاربرد: درباره كسانى گویند که روزگار با آنان سرناسازگارى دارد .

\*\*\*

ایلاتِ « کُومِ » قزاقِ دُکْتِه .

■ / Ilât koma qazâq dakðtð / .

□ قزاق وارد کومه کولى شد .

کاربرد: کنایه از شلوغ بازی در آوردن و قشغرق به راه انداختن است .

\*\*\*

(۱) معمولاً "مادران در هنگام خشم نسبت به فرزندان ، این زبانزد را به خدمت مى گیرند .

(۲) هم نام محلی و هم نام فارسی «از ملک» همان «از ملک» است و نام علمی آن smila نام «از ملک» یا «از ملکی» از واژه یونانی smila به معنای سوهان گرفته شده است که به علت خاردار بودن آن است . این پیچ خاردار بومی قفقاز و ایران می باشد و در کلیه جنگل های ساحلی شمال وجود دارد و دارای دانه های سرخ رنگ زیبا می باشد . جنگل نشینان شمال آن را مخلوط با سقز مصرف می کنند .

ایلات زنه پُلا بُخردِ وِچ دَس وِگیت .

■ / Ilât zâne polâ boxordê vača das vegit / .

□ زن گدا (دوره گرد) پلو خورد و بچه اش را جا گذاشت .

کاربرد: کسانی که به دولت برسند و دوستان و یاران را فراموش کنند .

\*\*\*

ایلات کُوم تَش بَزَن .

■ / Ilât kuma taš bazan / .

□ کلیه (کومه) ایلات را آتش زدند .

کاربرد: در هنگام سر و صدا و جنجال آفرینی گویند .

\*\*\*

ایل<sup>(۱)</sup> رِ انجیلِ دیرابا اَمَّ انجیلِ پَتِنِ وِقتِ دَرَه<sup>(۲)</sup> .

■ / Ila re enjil dirâbâ, amma enjil potên vaqt darê / .

□ برای « آئیل » انجیر خوردن دیر شد ولی زمان پختن انجیر هم معلوم است .

کاربرد: در این امر خاص عجله و شتاب بی فایده است .

\*\*\*

ایلات (کولی) بیزی دَر نیرُ .

■ / Ilât(kovli) beyzi dar niyâr / .

□ ادای ایلات (کولی) را در نیار (نقش ایلات (کولی) را بازی نکن).

کاربرد: درباره کسانی گویند که: برای حفظ منافع خود مغلطه و شلوغ می کند - برای حفظ منافع

خویش خود را به غش کردن می زند

\*\*\*

ایلخِی مادِیانه مانه .

■ / Ilxi mâdiyânê mânê / .

□ او مانند مادِیانی است که ول (رها) و بی صاحب است .

کاربرد: بی قید بودن (زن) نسبت به مسائل اخلاقی .

\*\*\*

(۱) ایل یا آئیل = پرنده ای است که دوستدار انجیر است و نام فارسی آن (پری شاهرخ) است .

(۲) به گونه دیگر: ایل تأکید داره، اَمَّ انجیلِ خُشترِ وِقتِ دَرَه. (پری شاهرخ عجله دارد ولی رسیدن انجیر هم

وقت دارد.)

آی مارا، چَرِ مَرِیِ چی بی؟<sup>(۱)</sup>

■ / Ay m̄a:r̄â čar̄ m̄re beyčibi / .

□ ای مادر، چرا مرا زایدی؟

کاربرد: کنایه شکوه آمیز از داشتن مشکلات زیاد در زندگی است.

\*\*\*

آی مارو .

■ / Ay m̄a:ro / .

□ ای مادر .

کاربرد: در هنگام شنیدن یا دیدن یک امر عجیب و دور از انتظار گویند.

\*\*\*

این هَمَن بَچَرِ سِ کِمینه تِ دُمبه؟

■ / In hamen bač̄rse kemin̄ te domb̄ / .

□ این همه چریدی کودننه ات؟

کاربرد: سخن پرسش آمیزی است که با آن همه درآمدهای ناروا چه بهره ای برده ای؟

\*\*\*

اینه مَچه س، کُورُ مازُ وَاژُ کانه .

■ / In̄ mač̄ sa kur m̄az v̄az k̄an̄ / .

□ روی لب و لوجه اش مگس جست و خیز می کند .

کاربرد: اشاره به بی حالی و ناتوانی شخص دارد .

\*\*\*

اَیندِی<sup>(۲)</sup> بَزُ وِچِکِسته ، یِ چامَمُ وَر (گوسند) وِچِکه .

■ / Endi boz vačk̄st̄ ye čamam var̄ vačke / .

□ این همه بز بالای درخت رفت یکبار هم گوسفند برود .

کاربرد: آسمان زمین نمی آید، هزار بار رمضان یک بار هم شعبان .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: ای کاش م مارُ مَرِه نچی بی . ( ای کاش مادرم مرا نزاییده بود . )

(۲) اشاره: به جای واژه « اَیندِی » واژه « اندی » هم استعمال می گردد .

این: (۱) نَمَكْ تَاجْ (۱) ت راسا كُردِ نُوتُون .

■ / In nomok tâča to rāsâ kordê notone / .

□ این کیسه نمک را تو نمی توانی بلندش کنی .

کاربرد: این کار بیش از توان و اندازه تو است - از عهده اش بر نمی آیی .

\*\*\*

این: هَم كَلَا بَسْرَه كِي بِيچِي يَ؟ (۲)

■ / In hamê kolâ besarê ki bečiya / .

□ این همه کلاه بسر (مرد) را کی زاییده است ؟

کاربرد: در اطمینان خاطر دادن به کسی است که همه چیز به خیر و خوشی خواهد گذشت و درباره انجام کار پیش روی (وضع حمل زنی و...) دلهره نداشته باشد .

\*\*\*

این: كُولِبَارْ دُوشَدْ .

■ / Inê kulbâr bušad / .

□ کوله باری روی دوشش بگذار .

کاربرد: برای او زن بگیر، چون وقتش است - برای او زن بگیر تا گمراه نشود .

\*\*\*

این: هَمَه پيغمبر منْ بَشِي جَنجَرَه پيغمبر بگيت ؟

■ / In hamê peyqambarê men bišey jânjâr peyqambar begite/?

□ بین این همه پیامبران رفتی و طوط را پیامبر انتخاب کردی ؟

کاربرد: اشاره به انتخاب نادرست دارد .

\*\*\*

این: رَا، اَيْنْ جَدَه، تَرَمْ پيَادِ .

■ / In râ in jadê taram piyâdê / .

□ این راه و این هم جاده و شما هم پیاده .

کاربرد: هر کار می خواهی بکن .

\*\*\*

(۱) معمولاً بار اسب یا قاطر ... باید دو لنگه برابر باشد تا حمل آن به راحتی انجام شود . برای حمل گندم

و نمک ... با اسب و قاطر دو کیسه مخصوص این کار می بافند که آنها را «تاج» می گویند .

(۲) به گونه دیگر: این هَم كَلَا ب سَرِ مار بچی . ( این همه که کلاه دارند مادر زاییده است .)

اینه خَرْ بارُ دره .

■ / Inə xar bār dārə / .

□ خرش بار دارد .

کاربرد: نظری دارد \_ خواسته دارد \_ منظوری دارد \_ مشکلی دارد .

\*\*\*

ای همه هولو، قنبر گولو؟

■ / Ihamə holo qanbare golu / .

□ این همه هلو برای شکم (گلو) قنبر؟

کاربرد: تعجب از افزون طلبی کسی است .

\*\*\*



انبار شالی (گندوج)





بَابُرَانِ خِرْسَه. (۱)

■ / Bâbrânð xersð / .

□ خرس کوه بابران است.

کاربرد: مراد شخصی که بسیار زورمند است ولی ادب و کمال هیچ ندارد.

\*\*\*

بَادِ رِچِ گِیرِ، بیه .

■ / Badð reče gir biya / .

□ سمت باد (بو) را بگیر، بیا .

کاربرد: اهمیت قائل نبودن برای (همسفر) کسی .

\*\*\*

بَادُ بِيَارْدَ، بادُ بُبْرَدَه.

■ / Bâd biyârda, bâd babordð / .

□ باد آورده را باد برد.

کاربرد: در مورد ثروت از دست رفته ای که شخصی با زحمت و یا از طریق مشروع به دست نیاورده

بود.

\*\*\*

بَادِ كَلَاكِ هَرِه مَرْدِ مِمَانِ هَرِه نَامَرْدِ نَنگِ .

■ / Bâd kolâk harð mard memân harð, nâmard nang / .

(۱) بابران، کوهی است بلند و با انبوه درختان قطور که در شمال شرقی جاده روستای جواهرده رامسر

قرار دارد. بعضی ها وجه تسمیه آن را باببران یعنی کوهی که کنام ببر بوده است، عنوان می کنند.

□ باد با خود باران می آورد مرد با خودش مهمان می آورد، نامرد با خودش ننگ رسوایی می آورد.  
کاربرد: در ویژگی های زشت کسانی است که پایبند اخلاق و انصاف نیستند.

\*\*\*

بارِ خَن، بُشِ بارِخانه .

■ / Bâr xane boš bâr xânð / .

□ اگر بار می خواهی بخری برو بارخانه. (میدان بار)  
کاربرد: مراجعه هر کاری به محل اصلی آن است. نظیر: گوشت می خواهی برو پیش قصاب.

\*\*\*

بارِ خُب، یوسِ بدِ نَشِنه .

■ / Bâre xob pose bad nošonð / .

□ جنس خوب به پوست بد نمی رود.  
کاربرد: کسی که از فرصت به دست آمده (به ویژه غذای خوب) استفاده نکند.

\*\*\*

بارِ تَرابُّا اسیا گَدو<sup>(۱)</sup> بییرِدِه .

■ / Bâr tar:âbâ, esiya godð biyardð / .

□ گندم (بار) خیس شد آسیاب از کار بازماند.  
کاربرد: اشاره دارد به اینکه: اگر وسایل کار عیب و ایراد داشته باشد نتیجه مطلوب نخواهد بود.

\*\*\*

بارِه وَتِه تَنگَه<sup>(۲)</sup> بِدِرِه زِنِ وَنِه مَرِد<sup>(۳)</sup>

■ / Bârð vanð tang bedare zðne vanð mard / .

(۱) شاید واژه کُل در اصل کُدو به معنای گلوله یا لوله بوده است. چون وقتی گندم نم دار باشد، گردش کار آسیاب با مشکل روبرو می گردد.

(۲) تنگ = نوعی تسمه پشمی است که بار اسب یا قاطر را با آن به بدن حیوان می بندند.

(۳) به گونه دیگر: بار و نه تنگِ بِدِرِه، مَرِدِ وَتِه زِن. کنایه از تاج به سر کردن مرد به وسیله زن است.

□ بار را باید پاربند نگاه دارد و زن را باید مرد.  
کاربرد: در نیاز زن به حمایت همسر از وی گویند.  
\*\*\*

بارِ گَنَسِ .

■ / Bâr ganðsð / .

□ بار زده است. بار خورده است. بار فشار آورده است.  
کاربرد: اشاره به زدگی یا فرورفتگی میوه یا چیزی است که در اثر جا به جایی (بارگیری و خالی کردن) به وجود می آید. (یادآور: نامرغوب بودن)  
\*\*\*

بارِ مَشِدِ دُبُستَه .

■ / Bâre mašadð dobostð / .

□ بار \_ سفر\_ مشهد را بسته است.  
کاربرد: در پرخوری کسی حکایت می کند.  
\*\*\*

بازارِ سَ غازِ بَیرِدِن، هَفْتَ یَکِ شِیِ کَمینَه یکِ شِیِ؟<sup>(۱)</sup>

■ / Bazârð sa qâz biyardðn hafta yekši, keminð yekši / .

□ در بازار غاز برای فروش آورده اند، هر هفت غاز یک شاهی، اما کو همان یک شاهی؟  
کاربرد: در میزان تنگدستی است.  
\*\*\*

بازارِ سَ تَرِبِ بُنَه شِیرِینِ تَرِه .

■ / Bâzârð sa tarp bonð širintarð / .

□ تَرِبِ سَرِ بازار شیرین تر است .

(۱) شُتَرِ بُمِه یه غاز، کَمینَه یه غاز. (قیمت شتر رسید به یک غاز، کو یک غاز.)

کاربرد: در بی توجهی بعضی از افراد نسبت به داشته های خود و خودی است. ( یادآور: مرغ همسایه غاز است. )

\*\*\*

بازار وَ گِرْدُ، کَسِنِه وینیم .

■ / Bâzâr vagðrd kasəndə vīnim / .

□ موقع برگشتن از بازار همدیگر را می بینیم.

کاربرد: در این که باز به هم می رسمیم و تو به من نیاز پیدا خواهی کرد.

\*\*\*

باشْ مادیانْ سَن، مادیانْ بَن، کُر بَسانْ .

■ / Bâš mādiyan sân, mādiyân ban, korra besân / .

□ مانند کسانی که در خرید و فروش اسب هستند عمل بکن، اسبی را که می خری، به مادرش نگاه کن.

کاربرد: در تأثیر و نقش مادر در تربیت دختر (فرزند) است.

\*\*\*

باشْ، بوم<sup>(۱)</sup>.

■ / Bâš bom / .

□ باش تا باشم.

کاربرد: در همکاری و همدلی دو جانبه است.

\*\*\*

باغْ سَفَرِی مُرْتَضَا عَلِیَّ .

■ / Bâq sofreyā mortezâ Ali ya / .

□ باغ، سفره مرتضی علی (ع) است.

کاربرد: در برکت داشتن کار کشاورزی گویند.

(۱) به گونه دیگر: تْ مِرِ باشْ ، مَ تَرِ بومْ . (تو برای من باش تا من برای تو باشم).

\*\*\*

باقِرِ باغِ باقِرِ گاؤ .

■ / Bâqerð bâq, bâqerð gâv / .

□ باقِرِ باقِرِ و گاؤ باقِرِ

کاربرد: اشاره ای است که هر کس در محدوده خود هر کاری می تواند بکند.

\*\*\*

باقِلا بُخَرِ باغِه نَپَرِس .

■ / Bâqla boxor, bâqð napors / .

□ باقلی را بخور از باغش سؤال نکن

کاربرد: وارد معقولات نشو - با چگونگی قضیه کاری نداشته باش .

\*\*\*

بالِش بُونی ی . (۱)

■ / Bâiðš buniya / .

□ زیر بالشی است .

کاربرد: هدیه به نامزد دادن .

\*\*\*

با لیوی رَۀ دَنَه . (۲)

■ / Bâ leyvi raha danð / .

□ با دیگ رها می کند.

(۱) در گذشته رسم بود که: دختر و پسر را عقد می کردند و بعد از مدتی (یک سال) مراسم عروسی انجام می شد. در این فاصله پسر دور از چشم پدر دختر، شبانه به دیدار یار می رفت و هدایایی هم می برد. آجیل یا ... را که زیر بالش دختر می گذاشت «بالش بونی» می گفتند.

(۲) به گونه دیگر: با «جَعوه» رَۀ دَن . (با جعبه (سالم و پوسیده) رها می کنند).

کاربرد: در باره کسانی گویند که بدون احساس مسئولیت و بدون بررسی طرح و پیشنهادی دهند.

\*\*\*

با نُبَا اَلْنُحُ بَكْتِه تَرَابَا .

■ / Bâ nobâ, alan xo baketâ tarâbâ / .

□ موقع مناسب اهلش نبود، حالا هم که افتاد و خیس شد.  
کاربرد: در باره کسانی گویند که با داشتن همه امکانات، مقیدومؤثر نبودند و حالا که توانشان از دست رفته است.

\*\*\*

بَاهَارِ گَزِنِه كِش نَزْنِه .

■ / Behâre gazðna keš nazanð / .

□ به گزنه بهاری شاش نمی زند.  
کاربرد: در مورد کوتاهی عمر است- بهار را نمی بیند.  
\*\*\*

بَاهَارِ<sup>(۱)</sup> آهُوَ خُشْتِ وَ چَ شِيرِ نَدَنِه .

■ / Behâr, âhu xošte vača šir nadanð / .

□ در فصل بهار، آهو به بچه اش شیر نمی دهد.  
کاربرد: اشاره به فصل فعالیت و کار می کند که زمان ارزش دارد.  
\*\*\*

بَاهَارِ هَوَا مَرِدِ زِنِكِ دَوَا

■ / Behâre havâ marde zeneke davâ / .

□ هوای بهاری مانند دعوی زن و شوهر است.  
کاربرد: در بیان زودگذر بودن موضوع یا پایدار نبودن یک قضیه است.

(۱) به جای «بهار» گاهی واژه «الآن» به کار برده می شود.

\*\*\*

بَاهَارِ گاوِ گُرُ خُبِه پَزِ وِرْزَا ، پَزِ ، عُرُوسِی چِ می شِی ، چِ مِ بَرَارْزَا .

■ / Bahâre gâv goro xobð pe:zð varzâ, pe:zð orusi če mi ši  
če me berâr zâ / .

□ صدای گاو در بهار و صدای گاو نر در پاییز خوب است، عروسی در پاییز چه برای من و چه برای برادر زاده من خوب نیست.

کاربرد: اشاره به اینکه: لطف انجام هر کاری در فصل (وقت مناسب) خودش خوب است.

\*\*\*

بَاهَارُ نَاهَارُ ؟

■ / Behâr o, nâhâr / ?

□ بهار و ناهار ؟

کاربرد: نداشتن فرصت ... بهار فصل کار است.

\*\*\*

بَاهَارُ بَاهَارُ، دُو لِنْگَانُ چَار .

■ / Behâr behâr, do lengân çâr / .

□ بهار بهار، دو تا لنگ چهار تا .

کاربرد: در بیان کار زیاد در فصل بهار برای کشاورزی است.

\*\*\*

بَاهَارِ مِیْلَجَكَمُ گُونِه: پَزِ پَزُو .

■ / Bahâre miljakam gune: pezu pezu / .

□ گنجشک بهاری هم می گوید: پائیز است، پائیز است.

کاربرد: از پس راحتی های امروز دشواریهایی هم در پیش است.

\*\*\*

بَاهَارِ رُوْزٍ، گَاوُ کَلُّ بُوْخُرٍ تَا نِمَاشْتَه مِیْجَالُ چِنَه .

■ / Behâre ruz, gâv kal boxâre, tâ nemâstê mijâl čanê / .

□ چنانچه گاو در روزهای بهار جفت گیری کند، تا عصری می زاید.

کاربرد: اشاره به طولانی بودن روز دارد.

\*\*\*

بَا هَرِّ دَسِّ هَدِی، هُ دَسِجِی هِگَرِ .

■ / Bâ har das hadi ho daseji hegare / .

□ با هر دست دادی با همان دست می گیری.

کاربرد: در بازتاب رفتار انسان است با دیگران: پاسخ نیکی، پاسخی بدی، بدی است.

(یادآور: با هر دست که دادی با همان دست گرفتی).

\*\*\*

بِیَه اُنْگُوْشْتَه سَخَاکُ (گَرْد) فُونْکُنَه .

■ / Bebe onguštê sa xâk fonokonê / .

□ روی انگشت بریده خاک نمی ریزد.

کاربرد: درباره کسی گویند که: هیچگونه همکاری نمی کند، یا خاصیت ندارد.

\*\*\*

بُیْتَه خَرَبُزِ نَسِیْمِ شَالَه .

■ / Bopotê xarboze nesime šâ:âlê / .

□ خربزه رسیده و شیرین قسمت شغال می شود .

کاربرد: وقتی جوان یا مرد نازیبا یا نادر دست پاچلفتی با دختر رعنا یا با عرضه ازدواج می کند این

زبانزد میدان داری می کند.

\*\*\*

بُیْتَه بَه یَ مَانَه .



## ■ / Bopotð beya mând / .

□ مانند به پخته است.

کاربرد: در باره آدم های وارفته و وامانده گفته می شود.

\*\*\*

بُپته اربایه مانه (۱).

## ■ / Bopotð arbâya mând /

□ مانند خرمالوی پخته است.

کاربرد: در پخمه بودن کسی گویند.

\*\*\*

بِ پُشتیهِ دیگرِی، کُشتیِ گره .

## ■ / Be poštiya digeri, košti garð / .

□ با حمایت دیگران کشتی می گیرد.

کاربرد: در باره کسانی است که کارها را با دلگرمی از حمایت دیگران انجام می دهند.

\*\*\*

بِپَلَسِه اُسُپُچ مانه .

## ■ / Beplasð ospojð mând / .

□ انگار که شپش پلاسیده است.

کاربرد: در باره آدم های تنبل و کم تحرک است.

\*\*\*

بِپَلَسِه نیه .

## ■ / Beplasð niya / .

□ پلاسیده است.

(۱) اربا = خرمالوی جنگلی که در گذشته «دوشاب» را از آن درست می کردند.

کاربرد: برای کسی گویند که: ظاهر ناشاد و ناسالم داشته باشد.

\*\*\*

بَتَرَكِسِه، تا یه گپ بَز .

■ / Batərkəsə, tā ye gap baza / .

□ ترکیب تا یک کلمه حرف زد.

کاربرد: در باره کسانی است که دیر جواب می دهند یا حرف می زنند.

\*\*\*

بُج بُجه جی رنگِ گر، هَمَسَادِ هَمَسَادِ جی فَنَدُ .

■ / Boj bojə ji rang garə, hamsâdə hamsâdə ji fand / .

□ ساقه برنج از ساقه برنج رنگ می گیرد، همسایه از همسایه نیرنگ یاد می گیرد.

کاربرد: در اهمیت تأثیرپذیری از همنشین است.

\*\*\*

بُج خُوکْ بُخْرِدِه، زِرَايِ<sup>(۱)</sup> شَبِ پِی دَرِ (پَسِ دَرِ) .

■ / Boje xuk boxordə zerâya šab pase darə / .

□ برنج را خوک خورد، نگهبانی علف هرز را می دهد.

کاربرد: در باره کسانی گویند که: کار بی ثمری انجام دهند.

\*\*\*

بَجَوِسِه و یَنَجِ مَانِه .

■ / Bejavəsə vinja mând / .

□ مانند سقز جویده شده است.

کاربرد: در باره چیزی گویند که مستعمل شده باشد.

\*\*\*

(۱) زرا = نوعی علف هرز است که در برنجزارها فراوان دیده می شود و دارای دانه های ریز و سیاه است.

## بِ چِشْمِ خَاخِرُ بَرَارِیْ .

■ / Be češme xâxor berari / .

□ به چشم خواهر برادری .

کاربرد: هنگام بروز احترام درونی نسبت به جنس مخالف گویند .

\*\*\*

## بَخْتِ بَدِ بِي، تَخْتِ طَلَا بِسَاژُ .

■ / Baxt bad bi, taxt talâ besaz / .

□ بخت آدم بد باشد، تخت طلا هم بسازی، بی فایده است .

کاربرد: کسی که بداقبال باشد، هر چقدر هم هنر داشته باشد، فایده ندارد .

\*\*\*

## بَخْتِه بِنِ، تَالِه بِنِ، آقُوژ بِشِکِنِ وَ دِلِه بِنِ .

■ / Baxte ben ,tâlîð ben, âqozð beškîñ ve dîlîð ben / .

□ بخت و طالع را نگاه کن ، گردو را بشکن مغزش را نگاه کن .

کاربرد: درباره کسی که حرکت امیدوارانه ای را آغاز می کند و در پایان راه نتیجه مطلوب عایدش نمی شود و این زبانزد را به عنوان بد شانس بودنش بیان می کند .

\*\*\*

## بُخْتِه خَرِ جُو نَدَرِه .

■ / Boxotð xar jov nâdarð / .

□ خر خفته جو ندارد .

کاربرد: تا کار نکنی و زحمت نکشی مزدی هم نداری .

\*\*\*

## بُخْتِه [بِمَرْدِه] شِیرِه، تُفَنُجِی شِکَارُ کَانِه .

■ / Boxotð širð, tofangð ji šekâr kânð / .

□ شیر خفته را با تفنگ شکار می‌کند.

کاربرد: در بی‌ارزشی کار یا به سخره گرفتن ادعای کسی گویند.

\*\*\*

بُخْتِه خَرَسِه دَسْ چُو دَن. (۱)

■ / Boxotə xersə das ču dana / .

□ به دست خرس خوابیده چوب داد.

کاربرد: در تحریک کردن کسی گویند.

\*\*\*

بُخْتِه آدِمُ بُمَرِدِه آدِمِه .

■ / Boxotə âdəm, bamordə âdəm / .

□ آدم خوابیده، با آدم مرده فرقی ندارد.

کاربرد: انتظاری از شخص خوابیده نیست - ایرادی به او نباید گرفت.

\*\*\*

بُخْتِه آدِم، سامانِ نِدَرِه .

■ / Boxotə âdəm sâman nedarə / .

□ کسی که در خواب است، حد و مرز هم ندارد.

کاربرد: به افراد و اشخاص، در حال خواب هیچ ایرادی نباید گرفت.

\*\*\*

بَخْتِه حَمْبَامُ بَزْنِی .

■ / Baxtə hambâm bazni / .

□ حمام بخت (عروسی) بزنی.

کاربرد: در آرزو برای داماد شدن یا عروس شدن کسی گویند.

(۱) به گونه دیگر: بَخْتِه سَگِه کینه چو دَن کُن. به آنجای سگ خوابیده چوب نکن.

\*\*\*

بُخْرُدِه بَمُردِ بِيَزِ آرمانِ بَمُردِه .

■ / Boxordθ bamord, beyaz armân bamordθ / .

□ آدم بخورد و بمیرد بهتر از این است که با آرزو سر به زمین بگذارد.  
کاربرد: وقتی به کسی سفارش می شود که مثلاً به علت چاقی زیاد، فلان غذا را نخورد او در مقام مخالفت از این زبانزد مدد می گیرد.

\*\*\*

بُخْرُدِ تِ دِيمِ رَنگِه، بَداشْتِه سَگُ شَالِ جَنگِه (۱).

■ / Boxorde te dimθ rangθ, bedašte sago šâ:âθ jangθ / .

□ اگر از داشته هایت خوردی سالم و سر و حال خواهی بود و اگر از داشته هایت استفاده نکردی، جنگ و شغال را تدارک دیدی .  
کاربرد: چنانچه از حاصل زحمات خودت استفاده ببری پسندیده است و اگر همه را برای بعد از خودت بگذاری، نتیجه اش دعوی ورثه خواهد بود .

\*\*\*

بُخْرُدِه حِیاسْتِه نَخْرَدِ دِماسْتِه .

■ / Boxorda hayâsanθ noxorda demâsanθ / .

□ خوردنده (بخور) اشتها دارد که باز هم بخورد ولی آدم نخورده توی گلویش گیر می کند.  
کاربرد: کسی که کاری را تجربه کرده باشد و رضایت خاطر (نفسانی - عقلانی و...) هم داشته باشد، در پی تکرار آن است.

\*\*\*

بُخْرُ مُفْتِ بَزِنِ جُفْتِ .

(۱) به گونه دیگر: بُخْرُدِه تِ دِيمِ رَنگِه بپوشی تی شوخ و شنکه، بداشته سَگُ شَالِ جَنگِه  
(آنچه را که خوردی برای تندرستی تو کمک می کند، آنچه را که پوشیدی تو را سرحال و بانشاط نگاه می دارد، اما آنچه را که از خود باقی گذاشتی موجب نزاع وارث خواهد بود.)

## ■ / Boxôr moft, bazðn joft / .

□ مفت بخور، جفتک هم بزن .

کاربرد: توصیف از افرادی است که مسئولیت ناپذیرند.

\*\*\*

بُخْرده تَک دَر .

## ■ / Boxordə tok darə / .

□ مزه اش را قبلاً چشیده است.

کاربرد: اشاره به: چشم و دلش سیر است \_ یا تجربه کاری را دارد \_ یا مزه اش را چشیده است.

\*\*\*

بُخْرده بُرُوج .

## ■ / Boxordə boruj / .

□ خوردن و فرار کردن.

کاربرد: در باره مهمانی است که، بلافاصله پس از صرف غذا میزبان را ترک کند.

\*\*\*

بُخْرده دَم نَز .

## ■ / Boxordə dam naza / .

□ حرف را خورد و صداش در نیامد.

کاربرد: سکوت در برابر اعتراض است، یا پاسخ نداشتن .

\*\*\*

بُخْر دُوس هِنه کارِ دُشْمَنِدِ کُنه .

## ■ / Boxor dos hanə kare došmandə konə / .

□ بخور، و الا دوست می آید کار دشمن را می کند.

کاربرد: چنانچه از داشته هایت (از اموالت) بهره نبری، فرزندان بر بادش می دهند.

\*\*\*

بَدَا اَمَ نَامَ دُتَا وَنِكِه. (۱)

■ / Bəda ame nām dota vaneke / .

□ بگذار که نام ما دوتا نشود.

کاربرد: کسی که از بدنامی و سرافکنندگی می ترسد.

\*\*\*

بَدَا سَ هَنَه .

■ / Bad badé sa hanə / .

□ بد روی بد می آید.

کاربرد: در بیان تداوم بد آوردن کسی گویند. (یادآور: چو بد آید هر چه آید بد شود).

\*\*\*

بَدَا بُبِرْ خُبُّ بَدِرْ، خُبُّ هَمَرَه هَمَّ خُبِنْ .

■ / Bad bobər xob bedar, xobə hamra hamə xobən / .

□ با آدم بد ازدواج کن و خوب نگاهش دار، با خوب که همه خوبند.

کاربرد: اشاره تشویق آمیزی است که در امر زناشویی نباید سخت گیری کرد.

\*\*\*

بَدَا پَایِ گِلْ دُکُنْ .

■ / Beda pāya gəl dokone / .

□ اجازه بده تا مستقر بشود.

کاربرد: بعد از استقرار می فهمی که چه در دسری ایجاد خواهد کرد \_ از راه نرسیده او را مورد پرس و

جو قرار نده.

\*\*\*

(۱) معمولاً پس از خواستگاری وقتی زمزمه انصراف یکی از طرفین به گوش رسد، این زبانزد کاربرد پیدا می کند.

بَدَ تَسَادَارُ گَرَزَ گُوشُ بُکنه !

■ / Beda tosâ dâr gârza guš bokone / !

□ بگذار درخت توسکا برگ های گوش موشی خود را نمایان بکند!

کاربرد: اشاره ای است به: تمایل دو جنس مخالف برای نزدیک شدن به هم در فصل بهار .

\*\*\*

بَدَرِمُ سِگَکه بَغیرِم لِنِگَکه ؟

■ / Bedarðm sageke begirð me lengeke / .

□ سگ را نگاهداری کنم که پایم را گاز بگیرد ؟

کاربرد: حکایت کسی است که از عاقبت کار آگاه است - می داند که در چنین وضعی مار در آستین پرورش دادن است.

\*\*\*

بَدَ رِیشُ بیه تِ ناکِ سَ، اِمِ بُگُو، تِ کَلِ سَ .

■ / Beda riš biyð te nâke sa eme bogu te kale sa / .

□ اجازه بده ریش تو دراز شود و تا روی چانه تو برسد، آن وقت از سر کچل دیگران حرف بزن.

کاربرد: در مورد بی هنران و افراد سبکسری گویند که مدام به رفتار و اعمال دیگران ایراد می گیرند.

\*\*\*

بَدَزُ گَرْمِشُ هِنْدِ پَرِ کَشُ .

■ / Badaz garmðš hande par kaš / .

□ بعد از پایان گرمی دوباره پرواز کن - دوباره سفر کن .

کاربرد: در فرصت مناسب اقدام لازم را بکنید.

\*\*\*

بَدَزُ نُورُزُ سُلْطَانِی پِیرِزَنِ، چِلُ کُنْدِ بُسُوجَانِی .

■ / Bad az noruz soltâni pirezðn čel kondð bosujâni / .



□ بعد از نوروز سلطانی پیرزن چهل کنده را هم سوزاند.  
کاربرد: در نامساعد بودن هوا و برون سرما در فصل بهار گویند. همچنین در موقع انجام کار غیرمعمول این زبانزد گفته می شود.

\*\*\*

بَدَنُ نُوْرُوْزُ نُوْغَانُ ، خَلَه تِ قَدِ قَرْبَانُ .

■ / Bad az noruz noqân xale te qade qorbân / .

□ بعد از نوروز نوغان [ داری ] خاله قربان قد تو بروم.  
کاربرد: درباره کسی گویند که در موقع نامناسب درخواستی داشته باشد.

\*\*\*

بَدُ شَانْسِي هَمَ دُبُو، كِرْكَ خُشْتِ چُمه خُر .<sup>(۱)</sup>

■ / Bad šânsi hamadobu, kârk xošte čomð xorð / .

□ بد شانسی وقتی به آدم رو بیاورد مرغ (تخم اولیه) خودش را هم می خورد.  
کاربرد: اشاره به از دست دادن همه دار و ندار و دستمایه اولیه است.

\*\*\*

بَرُ آبَادِه شَرُ آبَادِه .

■ / Bar âbâdð šar âbâdð / .

□ بیابان آباد باشد، شهر هم آباد است.  
کاربرد: آبادی و فراوانی نعمت یک منطقه که تأثیر نیکو در همه زمینه ها دارد.

\*\*\*

بِرَارُ زِنْ نُبُرْدِه كُوْشْتِ نُخْرْدِه، بُمُرْدِه .

■ / Bðrar: zðn nobordð, gušt noxordð bomordð / .

(۱) چُمه: برای مرغ لانه می سازند و یک عدد تخم در آن قرار می دهند، تا انگیزه تخم گذاری مرغ در همان محل باشد، آن تخم را چُمه می گویند

□ برادرمان: زن نگرفت، گوشت هم نخورد و مرد.  
 کاربرد: درباره کسانی گویند که زندگی را بر خود سخت می گیرند و به دلیل مال دوستی خود را از  
 لذایذ این دنیا محروم می کنند.

\*\*\*

برارُ اَگِه نیه مِ خانه راشِرُ برارُ فراوانِه (۱).

■ / Berâr agê niye me xânê râšar berâr feravânê / .

□ چنانچه برادرم به خانه من نیاید، برادران غریبه و بیرونی زیادند.  
 کاربرد: در بیان نکوهش قطع آمد و شد (صله رحم) خویشاوندان گویند.

\*\*\*

برازِ کَشُ .

■ / Berâze kaš / .

□ از وسایل زهوار دررفته ای مرتباً استفاده کردن.  
 کاربرد: با دشواری کار کردن - بد زندگی کردن - زندگی خوبی نداشتن .

\*\*\*

برارِک سَ کَل نیه اِ گوشِ کینِ تا اُ گوشِ کینِ .

■ / Berârekê sa kal niya, e gušê kin tâ o gušê kin / .

□ سر برادرم کچل نیست! فقط از بیخ این گوش تا انتهای آن گوش!  
 کاربرد: عیب بزرگی را کوچک نشان دادن .

\*\*\*

برار اَگِه خُبُ بی، خُدایمِ برارِ دشته .

■ / Berâr agê xob bi, xodâyam berâr daštê / .

(۱) راشر: راه = راه صحرا - بیابان .

□ برادر اگر خوب بود، خدا هم برادر داشت.

کاربرد: اشاره به مشکلاتی دارد که معمولاً بین دونفر که دارای مسئولیت مشترک هستند، پیش می آید.

\*\*\*

بَرِپَاچِه دِلِه بَرَنجِ شُورِ کِیجَا شو و قَته .

■ / Barpāčθ dəlθ baranje šur kijâ šu vaqtθ / .

□ دختری که برنج را به خوبی در طبق [ چوبی ] می شوید، وقت شوهر کردنش است.

کاربرد: درباره دختری گویند که: شایستگی زناشویی و شوهر کردن پیدا کرده است.

\*\*\*

بُرْدِن بُرْدِن نَبَشِه، گُوتَن، گُوتَنم نَبَشِه ؟

■ / Bordən bordən nebaše, gutən gutənam nebaše / .

□ صحبت از زن بردن که نیست، حرفش هم نباشد؟

کاربرد: حالا که مقدمات انجام کاری فراهم نیست، طرح قضیه نباید مورد ایراد باشد.

\*\*\*

بَرِرِشَان جَنگِ بُکُنِن، تُوَرِشَان باوَرِ بُکُنِن .

■ / Berarešân jang bokonən turešân bâvər bokonən / .

□ برادران با یکدیگر جنگ کنند، آدم های نادان هم باور کنند.

کاربرد: در ناپایداری کدورت و اختلاف بین افراد خانواده گویند .

\*\*\*

بَرزِگَر رِ چِی مانِه؟ خُوِیا، لِها .<sup>(۱)</sup>

■ / Barzegara re či mând? xoyâ lehâ / .

□ برای زارع چی ماند؟ پارو و دو شاخ .

(۱) خویا= پارو. لها= دو شاخی است از شاخه درخت ازگیل برای زیر رو کردن و باد دادن برنج یا گندم.

کاربرد: کشاورز از تلاش خود منفعتی ندارد یا بعد از پرداخت بهره و مسالکانه چیزی برای او بای نمی ماند.

\*\*\*

بَرزِگَرُ دانه، کی وَنه بی پِن .

■ / Barzegar dānə, key vanə biyen / .

□ کشاورز می داند که وقت درو چه زمانی است.

کاربرد: تشخیص و صلاحیت انجام هر کاری با عامل و کننده آن است.

\*\*\*

بَرِیشی عَرُوسی، تَرِ چی بَرِسی؟<sup>(۱)</sup>

■ / Bereši orusi, tərə čī barəsi / .

□ در روستای بریشی عروسی است به تو چه می رسد؟

کاربرد: کاری که به تو ارتباط ندارد وارد نشو .

\*\*\*

بَرِکَشْ آفتا نی یَه .<sup>(۲)</sup>

■ / Barkaš āfta ni ya / .

□ پشت در مشربه است.

کاربرد: در این است که: به دلیل حضور کسی ادامه بحث مشکل آفرین است، بهتر است موضوع سخن عوض شود.

\*\*\*

(۱) به جای بریشی در بعضی از زبانزدها شُسا یا مِندی به کار برده شده است .

(۲) آقای سید حسین روحانی شاعر رامسری، زبانزد برکش آفتانی ی را بهانه قرار دادند و با گویش محلی

شعری سرودند که چند بیت آن به عنوان نمونه آورده می شود:

حرف نرنی فلانکس برکش آفتانی ی خلی سالِ رفاقت گم بُبا ، پیدانی ی .

دنیا چیندی سیای، ترمی بگیت جای برادری تمام برابری جانی ی .

دِ صُب س نُشِنِ سرخ تالا لانِ دلَ لانِ فُوسسِ از بن تلالی رِ جانی ی .

بُرْمَ نَبَشِ، هَرْمَمَ بَشِ .

■ / Borðm nabaše, harðmam baše / .

□ فقط بردن نباشد، آوردن هم باشد .

کاربرد: توجه دادن به کسی است در باز پس آوردن «امانت» تغل نکند .

\*\*\*

بُرْمِه دَارِه .

■ / Bormə dārə / .

□ گریه دارد.

کاربرد: وقتی کسی از عهده انجام یک کار معمولی و ساده برنیاید، این زبانزد کاربرد دارد.

\*\*\*

بُرْمِه و دِسْمَال<sup>(۱)</sup> گوشه تَشْکِ بَزَنِيَه .<sup>(۲)</sup>

■ / Bormə ve desmāl gušə tošk baza niya / .

□ گریه به گوشه دستمالش گره زده شده است.

کاربرد: به کسانی گویند که با کمترین دستاویزی (ایرادی) شروع به گریه کردن می کنند.

\*\*\*

بَرَنَه آو جی نَتْرَسَنَه .

■ / Beranə âv ji natərsanə / .

□ آدم لخت و برهنه از آب ترسی ندارد.

کاربرد: در باره آدم های تهی دست و ندار است که از هیچ حادثه ای واهمه ندارند.

\*\*\*

بَرَنْجِ دُکَانِه سَنِيَه بِي هِرَارِ نَفِرِ قِيْمَتِ زَنِه .

(۱) دسمال = دستمال: در اینجا منظور روسری است.

(۲) به گونه دیگر: بُرْمِه و دِسْمَالِ گُوشِ دُبَسِ نِيَه - گریه به کاربرد دستمالش بسته است.

## ■ / Baranj dokânð sa niyebi hezâr nafðr qeymat zanðn / .

□ برنج سرمغازه باشد هزار نفر قیمتش را سؤال می کنند .  
کاربرد: در روال سرانجام گرفتن دختر دم بخت و آمد و شد خواستگاران گویند .

\*\*\*

بریکه سَوَن .

## ■ / Berik savane / .

□ نازک می سابی .  
کاربرد: به کسی گویند که: مشکل دارد - سرحال نیست .

\*\*\*

بُز اَجَلْ بَرِسِه شُونِه گَالِشِه کَلْنِه خُرِه .<sup>(۱)</sup>

## ■ / Bozð ajal barese šonð gâiðšð keianð xorð / .

□ وقتی اجل بز برسد می رود کلین گالش را می خورد .  
کاربرد: اشاره به تقدیر دارد - عزرائیل هیچ مرگی را به گردن نمی گیرد . (یادآور: هلاک اجل مورچه بال و پراوست.)

\*\*\*

بُز بام بُر .

## ■ / Boz bâm bore / .

□ بز را تا پشت بام می برد .  
کاربرد: در وصف حيله گری یا بهانه گرفتن گویند .

\*\*\*

بُز بُزِه وینه پَلْمُ چَرَنِه .

(۱) کَلْن: نانی است که با گذاشتن خمیر پهن بشقابی شکل زیر خاکستر داغ تهیه می شود. این نان تا ۶۰ سال قبل در خانه های روستائی طبخ می شد، تهیه آن عیناً همان شیوه اولیه تهیه نان وسیله اجداد ما است.

## ■ / Boz bozð vinð pelam čaranð / .

□ بز به تقلید از بز دیگر، آقلی (پلم) می چرد.  
کاربرد: حکایت رقابت در کارها است.

\*\*\*

بُزْ بِ تَمِشْ .<sup>(۱)</sup>

## ■ / Boz be tamðš / .

□ بز به تمشک  
کاربرد: تشبیه به بز کردن.

\*\*\*

بُزْ بِ فِکْرِ جَانْ دَادَنَه قِصَابْ بِ فِکْرِ پِی .

## ■ / Boz be fakre jân dâdanð qasâb be fakre pi / .

□ بز در اندیشه اینکه به زودی جانش را از دست می دهد و قصاب در اندیشه اینکه چقدر سود می برد.  
کاربرد: هر کس در پی منافع و مصالح خودش است.  
\*\*\*

بُزَه جَانَه نَدَرَه، آم هائی هَوِی کانه .<sup>(۲)</sup>

## ■ / Bozð jânð nedarð, amma hây hoy kanð / .

□ توان (جان) بز را ندارد اما سر و صدا می کند.  
کاربرد: در باره کسانی است که: توان انجام کاری را ندارند ولی تلاش می کنند.  
\*\*\*

بُزْ حَاضِرْ، دُزْ حَاضِرْ .

(۱) بز به برگ تمشک خیلی علاقه دارد و معمولاً هم پس از خوردن برگ تمشک عطسه می کند. آدم ها هم وقتی عطسه بکنند، بعضی ها می گویند: عافیت باشد بعضی ها هم می گویند: بَزْ بِ تَمِشْ  
(۲) بعضی بر این عقیده هستند که: بز مظهر ترس است، یادآور: بز دل.

■ / Boz hâzer, doz hâzer / .

□ بز و دزدبزر هر دو حاضرند.

کاربرد: حقیقت همین است، تکلیف را باید روشن کرد.

\*\*\*

بُز دَرِ وَاشْتَه .

■ / Boz dara vâštə / .

□ بز از دره گذشت.

کاربرد: رفع مشکل شد. گرفتاری را پشت سر گذاشت، موعد مقرر گذشت.

\*\*\*

بُزْرُگِی بُزْرگان جی سَر زَنَه .

■ / Bozorgi bozorgânə jî sar zanə / .

□ بزرگی از بزرگان سر می زند.

کاربرد: در وصف بذل و بخشش آدم های سرشناس و نامدار گویند.

\*\*\*

بُز زَسِنَه مُجال تُوْبَه کانه کَل خُرْدِنَه مُجال هَم پِیش دَرِه .

■ / Boz zasənə mojâl tobə konə, kal xordenə mojâl hama piš darə / .

□ بز در هنگام زاییدن توبه می کند، اما در زمان فهل در سر صف قرار می گیرد.

کاربرد: داستان کسی است که: بعد از انجام کاری اظهار پشیمانی می کند، می گوید که دیگر دور و

بر آن کار نخواهد رفت ولی شنونده عاقل است و باور ندارد.

\*\*\*

بُزَه کینه مُشْت بَز .

■ / Bozə kinə mošt baza / .

□ به ماتحت بز مشت زد.



کاربرد: حرف مفت زد - پرت گفت - نشنیده بگیر، بیهوده گفت.

\*\*\*

بُزْ گُسنِدی و کتِه .

■ / Boz gosendey vaketð / .

□ بز و گوسفند شد .

کاربرد: در قاطی شدن کارها گویند .

\*\*\*

بَزْ گُونِه: مِرِکچاله پیش بَدَرْ وِشْنَا بَدَرْ، گُوسِنْد گُونِه: مِرِ وِرپ دَلْ بَدَرْ اَم سیرْ بَدَرْ .

■ / Boz gonð: mðrð kačâið piš bedar vešnâ bedar, gosnd gonð: mðrð varpe dði bedar amma sir bedar / .

□ بز می گوید: مرا گرم نگهدار، گرسنه نگهدار، گوسفند می گوید مرا در برف نگهدار اما سیر نگاه دار .

کاربرد: افراد در خلقت متفاوتند و هر یک استعداد و نیازهای خاص خود را دارند .

\*\*\*

بَزْ گَپْ زُو یَدَا شُنِه . (۱)

■ / Baza gap zou yadâ šunð / .

□ حرفی که گفته شد، زود فراموش می شود .

کاربرد: از سخنان ناخوشایند دیگران نباید دلگیر شد .

\*\*\*

بُزْ مَاسْ کَلا بَیْرِدِه ؟

■ / Boz mās kala biyardð / .

(۱) به گونه دیگر: یاد بَدْ کَبْ تا کند نال بُنْ نُشِنِه . (حرفی که به آدم یاد داده باشند تا زیر پله نرفته فراموش

می شود.)

□ بز خمره ماست آورده است ؟

کاربرد: از نامربوط بودن قضیه ای است . (یادآور: مگر خبری است).

\*\*\*

بُز موی اُوریشمُ تا نُخرِه .

■ / Boz muyo averišəm ta noxôrð / .

□ موی بز و ابریشم با هم پیوند (تا) نمی خوردند.

کاربرد: اشاره به اختلاف طبقاتی یا فکری دارد که کاربرد آن بیشتر برای جواب رد دادن خواستگار است.

\*\*\*

بُز نیدمُ و زُوره بیدمُ .

■ / Bozð neydem ve zurð beydem / .

□ بز را ندیدیم، پشگلش را دیدیم.

کاربرد: کار مؤثری انجام ندادند و حرف مفت خبر آوردند.

\*\*\*

بَزَن بَتاشه .

■ / Bazðn betâšð / .

□ پر جنب و جوش است.

کاربرد: درباره کسانی گویند که: همه فن حریفند - بزَن بهادرند، زبلند .

\*\*\*

بَزَن بُکُوش، بُگُو تیرِیکی با، بُمُرد .

■ / Bazðn bokuš bogu teryeki bâ bomordð / .

□ بزَن و بکش و اعلام کن که چون تریاکی بود، مُرد.

کاربرد: بیان طنز گونه ای است که: کار را انجام بده ، بهانه بیاور .

\*\*\*

بُزُ وَچِه<sup>(۱)</sup> پیارشِ وَدَ .

■ / Boz vačð piyârðš vada / .

□ بزغاله به صدا درآمد.

کاربرد: در مورد کسانی گویند که با صدای ناموزون آواز یا شعری بی موقع می خوانند.

\*\*\*

بُزُ وَچِه، سُو بُنِ نمانه .

■ / Boz vačð sovð bon nomânð / .

□ بزغاله زیر سبد نمی ماند.

کاربرد: حقیقت پنهان نمی ماند.

\*\*\*

بُزِه بُنِ تَرَا با .<sup>(۱)</sup>

■ / Bozð bon, taraba / .

□ زیر بز خیس شد .

کاربرد: ناراحت بودن .

\*\*\*

بُزِی کِ سَمَرَقَنْدِ دَرِ، گونی وِکَلِّ پَآچِ مَنی چَن؟

■ / Bozi ke samarqand darð guni ve kalle pâčð mani čan / .

□ بزِی که در سمرقند است، می پرسِی کله و پاچه اش منی چند؟

کاربرد: در ندیده اظهار نظرکردن است.

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: بز گوش تا گاز نگیری، پیارش نکنه. (گوش بز را تا گاز نگیری، فریاد نمی کند).

(۲) بز از جمله حیواناتی است که معمولاً در بالای صخره ها و تپه ها و سنگ ها جا خوش می کند و جاهای پست و مرطوب را نمی پسندد.

بُزِی کِ شِیرِیَه وِ دُمه جِی مَلُومَه .

■ / Bozi ke širiya vi domā ji malumā / .

□ بزّی که شیریه باشد از دمش مشخص است.

کاربرد: با دیدن ظاهر افراد می توان درباره شخصیت آنان نظر داد .

\*\*\*

بَسْ بَزَّ قُورِیَ مانه .<sup>(۱)</sup>

■ / Bas baza quriya mānā / .

□ مانند قوری شکسته ای است که بست زده باشد .

کاربرد: در مورد افراد ناتوان و پیر گویند .

\*\*\*

بَسَه بُنَه خُوک .

■ / Bassā bonā xuk / .

□ خوکِی که زیر بوته ای پناه گرفته باشد.

کاربرد: اشاره به وضعیت خطرناک و تهاجمی شخصی دارد.

\*\*\*

بِ سِنْدِمُ بَرِسْ، بِ رِیشِمُ بَخَنُ .

■ / Be sendēm barōs, be rišem baxan / .

□ به سن و سال من برس، آنوقت به ریش من بخند .

کاربرد: به آدم هایی که بر اساس نداشتن تجربه به رفتار و منش بزرگتران ایراد می گیرند.

\*\*\*

بُشَا مَآرُ بَگَنه .

■ / Bošā mā:ār bagāne / .

(۱) شکل دیگر: چکِ بَگِیته قُورِیَ مانه. (مانند قوری است که چلنگری شده باشد).

□ به دیدار مادرش رفت.

کاربرد: اشاره به ذوق و شوق کسی است که: بعد از مدتی دوری به دیدار دلدار رفته است.

\*\*\*

بُشامُ خانِه یِ بابُو مِ دِلِ وَا بُو - خانِه یِ بابُو بَد تَر اَز خانِه یِ ما بُو .

■ / Bošom xânðye bâbu me dâl vâbu-xânðye bâbu badtar az xânðye mâ bu / .

□ رفتم خانه بابا، با این امید که دلم باز شود دیدم که خانه بابا بدتر از خانه ما است.

کاربرد: در ناامید شدن از کار است - کنایه از تصویری که باطل از کار درآمد.

\*\*\*

بُشامُ ثَوَابُ بُکْنِمُ کِبابُ بُبامُ .

■ / Bošâm sovâb bokonðm kðbâb bobâm / .

□ رفتم کار خیری انجام دهم، کباب شدم.

کاربرد: در مورد دروسری است که در جریان کمک به دیگران برای شخصی پیش می آید.

\*\*\*

بُشا عَروسُ چُمه سُرْمه دُکْنه وِرِ کُورا کُرده .

■ / Boša arus čomð sormð dokone vðrð kurâ kordð / .

□ رفت به چشم عروس سرمه بریزد، کورش کرد.

کاربرد: رفت کار خیری انجام دهد، بدترش کرد.

\*\*\*

بُشا اُورویِ وِ چینه، چُمه کُورا کُردُ .

■ / Boša ovruya večine čomð kurâ kordð / .

□ رفت ابرو را درست کند، چشم را کور کرد.

کاربرد: در مورد بدتر یا دشوارتر کردن کار گویند.

\*\*\*

بُش تِ کِیلِ دِینَبُو . (۱)

■ / Boš te kil deynibo / .

□ برو تا آثاری (ردپایی) از تو باقی نباشد.

کاربرد: نهایت بدخواهی فردی است نسبت به فرد دیگر - برو تا نشانی از تو نماند که در عین حال نوعی نفرین هم هست .

\*\*\*

بُشته چُم .

■ / Boštə čom / .

□ چشم برآمده - چشم ورقلمبیده.

کاربرد: در مورد آدم های وقیح گویند که نگاه های هوس بازانه دارند.

\*\*\*

بُشُ دادِگاه دادِ بکنُ وکیلِ بگیرِ بادِ بکنُ .

■ / Boš dâdgâ, dâd bokon, vekil begir bâd bokon / .

□ برو دادگاه آن قدر فریاد بزن و وکیل انتخاب بکن تا خفقان بگیری.

کاربرد: در بی اثر نشان دادن حرکت حق طلبانه فرد ضعیف در برابر فرد پولدار و قدرتمند است.

\*\*\*

بُشُ رُوژگارِ دِ پِسیِ نینه .

■ / Bošo ruzegar de peysi niyanə / .

□ روزگار (ایام) رفته بر نمی گردد.

کاربرد: در مورد غم گذشته را نخوردن گویند . (یادآور: آب از جوی رفته باز نمی گردد).

\*\*\*

بِ شَرِ کُورانِ بُشیِ خُشته هَرِ دُو چُمِه سَ دَسِ بِنِ .

■ / Be šare kurân bošey xošte har do čomə sa das bane / .

(۱) به گونه دیگر: بُشُ دِ وَنِگَرْدُ . (برو دیگه برنگرد).

□ گذرت به شهر کوران افتاده، روی هر دو چشم خود دست بگذار.  
 کاربرد: در مورد هم خویی و هم رنگی است. (یادآور: خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو).  
 \*\*\*

بِشْکِه اِ دَسْ کِ نُمکْ نِدَرِه .

■ / Beške I das ke nomok nedarð / .

□ بشکنند این دست که نمک ندارد.  
 کاربرد: شکایت گونه ای است از اشخاص حق شناس.  
 \*\*\*

بِشْنَاوْ اَمِ بَاوِرْ نُکْنُ .

■ / Bešnâv amma bâvðr nokðn / .

□ بشنو ولی باور نکن.  
 کاربرد: در ناموثق بودن خبر گویند.  
 \*\*\*

بُشُورْدِه دِیمِه هَمِه مُوچِه زَنِنُ .

■ / Bošordð dimð hamð mučðe zanðn / .

□ صورت شسته (تمیز) را همه می بوسند.  
 کاربرد: درباره این گویند که: هنر و امتیاز متعلق به کسانی است که با اقوام و افراد تنگدست حشر و نشر دارند، نه دارا و دولتمند.  
 \*\*\*

بُشِی، بُشِی، حُدَّ پَرَسَالِ وِرْپِ بَشِی .

■ / Boši boši xoda parsâlð varp bošibi / .

□ رفتی که رفتی مانند اینکه برف پارسال رفته باشد.  
 کاربرد: گله از کسی که بعد از مدتهای مدید به دیدار اقوام و دوستان رفته باشد.  
 \*\*\*

بِشِينْ بُوگِينْ هِدَايَتْ گِرْزَه بُشَا شِكَايَتْ .

■ / Bišīn bogin hedâyat gerzê bošâ šekâyat / .

□ بروید به هدایت بگوئید که موش رفته شکایت.

کاربرد: مدعی شدن زیانکار است. (یادآور: دست را پیش گرفته تا پس نیفتد).

\*\*\*

بَعْدَادِ خُرْمَا، بِيه دَهْنِ مَا .

■ / Baqdâde xormâ biye dahane mâ / .

□ خرمای بغداد، بیا دهان ما.

کاربرد: در باره آدم های تن پرور است که می خواهند بی زحمت بهترین های دنیا را داشته باشند.

\*\*\*

بَقْلَا پوسِ شَيْطَانِه گُلْ بَزَ .

■ / Baqlî pos šeytanê gul baza / .

□ پوست باقلی شیطان را فریب داد .

کاربرد: کسی که تنها به ظاهر افراد نگاه می کند \_ توجه دادن به عدم ظاهرینی .

\*\*\*

بَقْلِه بَكْتِه . (۱)

■ / Baqlê bakêtê / .

□ باقلی اش افتاد.

کاربرد: در مورد کسی گویند دوران کودکی را پشت سر گذاشته است .

\*\*\*

بِکَارِ بَچِينِ رُوزِگَارِ .

■ / Bekâr bečīn ruzegâr / .

□ رسم روزگار، کاشتن و چیدن است.

(۱) بَقْلِ = به برجستگی اطراف نوک بچه کنجشک بقل گویند که شبیه باقلی است.



کاربرد: در مورد بازتاب کار نیک و بد است.

\*\*\*

بِکَاشِتَمُ خَرَبِزَ نِيدَمُ وِرَنگِه، مَگِرُ، سَوغَاتِ (نوغان) فَرَنگِه ؟

■ / Bekaštem xarbeza neydam virangə, magər sogate farangə / .

□ خربزه کاشتم، رنگش را ندیدم، مگر از نوع نوغان اروپا است؟  
کاربرد: در مورد کاری گویند که حاصلش به کننده آن کار برنگردد.

\*\*\*

بَکِتِه دَارِه بِنِ پُلِ . (۱)

■ / Baketə dārə bonə polə / .

□ مانند جوانه زیر درخت بر زمین افتاده است.  
کاربرد: در امید و امیدواری است.

\*\*\*

بَکِتِه آدِمُ دَارِ اِيگَنِه .

■ / Bakətə âdəm dārə iganə / .

□ آدم زمین خورده، درخت را از جا می کند.  
کاربرد: کسانی که به غرورشان لطمه بخورد، ادعای انجام کارهای بزرگتری را دارند. کسی که شکست را تجربه کرده، توان کارهای بزرگ را دارد.

\*\*\*

بَکِتِه آدِمِه خُوکُ نَزَنِه .

■ / Baketə âdəmə xuk nazanə / .

□ آدم افتاده را خوک هم نمی زند.  
کاربرد: کسی به زمین خوردگان اعتنایی ندارد، چون برایش خطر یا منفعی در پی ندارد.

(۱) پُل = جوانه ها (شاخه های نو) ی درختان را پُل گویند.

\*\*\*

بَكْتِه آدِمِه دُنْمُوَجِنِن. (۱)

■ / Baketə âdəmə donumujanən / .

□ آدم افتاده(زمین خورده) را لگدمال نمی کنند.

کاربرد: برای افراد شکست خورده محدودیت و مشکل ایجاد کردن دور از انسانیت است.

\*\*\*

بَكْلِسِه آوِه جَمَّ كُرْدِه نَشَنِه .

■ / Baklīsə âvə jam kordə nešanə / .

□ آب ریخته را نمی توان جمع کرد.

کاربرد: توجهی است برای درست و دقیق حرف زدن یا درست عمل کردن، چون حرفی که زده شد یا فعلی که انجام گرفت مثل تیری است که رها شده باشد.

\*\*\*

بُگْ بُگُو، دَارِه اَز رِيشِه اِيگْنِه .

■ / Bog bogo dâre az rišə iganə / .

□ بگو و بگو درخت را از ریشه می اندازد.

کاربرد: در مورد بر سر زبانها افتادن و باور چشم زخم خوردن است.

\*\*\*

بُگْ بُگُو آدِمِه پَرِ دَرِ هَرِه .

■ / Bog bogo âdəmə perə dar harə / .

□ بگو بگو، پدر آدم را در می آورد.

کاربرد: در پیامد ناخوشایند بر سر زبان ها افتادن گویند.

\*\*\*

(۱) روایت دیگر: بکتِه آدِمِه چُو زَن مُردانگی نیه . به افتاده چوب زدن دور از مردانگی است.

بُگوتن خرس کدخدای ندانسن بلای خدایه .

■ / Bogotən xərs kədxodāya, nodānəsən balāye xodāya / .

□ گفتند خرس کدخداست ولی نمی دانستند بلای آسمانی است.

کاربرد: در بیان ستم بی حد و حصر کسی که از او انتظار این همه ستم نمی رفت.

\*\*\*

بُگوته: چاشت چی دریم؟ بُگوته کُوکو بُگوته: وِگردنی؟ بُگوت: ن بُگوته: پس نُگو.

■ / Bogutə:čāšt čī derīm? Bogutə:koku, bogutə vagerdeney?

bogutə na, bogutə pas nogu / .

□ پرسید ناهار چی داریم؟ گفت: ککو، گفت برش گرداندی؟ گفت: خیر، گفت: پس نُگو.

کاربرد: کاری که به پایان نرسیده است تمام شده تلقی نباید کرد.

\*\*\*

بُگوته تکه، بُموته لنگه، دشته نشنه .

■ / Bogutə tokə bomutə ləngə daštə nəšanə / .

□ کسی که هر حرف را هر جا زده و احساس مسئولیت نکرده است و کسی که مرتباً با اقوام و دوستان در رفت و آمد بوده است نمی توان مهارش کرد.

کاربرد: در عادت شدن بعضی از رفتارها و کردارهای ناپسند انسان گویند.

\*\*\*

بُگوته: دُنیا چن منّه؟ بُگوته: هرّ چی کولگیت.

■ / Bogutə donyā čan manə? bogutə harčī quleygite / .

□ گفت: دنیا چند من است؟ پاسخ داد: هر اندازه که به دوش گرفتی .

کاربرد: هر قدر بیشتر به مسائل این دنیا دلبستگی داشته باشی، گرفتاریت بیشتر خواهد بود.

\*\*\*

بُگوتِه: کُجارِه آدَمِه؟ بُگوتِه: اُجِه کِ زِنِ بَبِرُ دِمِ. (۱)

■ / Bogotə, kojârə âdəme? bogotə, oʒə ke zən ba bordəm / .

□ گفت: اهل کجایی؟ گفت: جایی که زن گرفتم.

کاربرد: بعد از ازدواج اکثر مردان تحت تأثیر زن - به شهر - منطقه و خانواده زن گرایش بیشتری پیدا می کنند و کمتر در خانواده وفامیل خود، آفتابی می شوند. این زبانزد اشاره به این واقعیت دارد.

\*\*\*

بُوگوتِم پِلا، دِکِتِم بلا .

■ / Bogutəm pələ, dakətəm blā / .

□ پلو گرفتم و دچار دردسر شدم.

کاربرد: در مورد سخنان نابهنگام است.

\*\*\*

بُگوتِن شِکَم دَارُ زِنِه گِلِ خُرِه، اَمَ نُدانِسِنِ بُسوتِه خُرِه یا نُسوتِه .

■ / Bogutən šekam dâr zənə gəl xorə, amma nodânsən bosutə xorə ya nosutə / .

□ گویند ویا زَنِ آبستن، خوردن گِلِ است؛ اما ندانستند که گِلِ سوخته می خورد یا گِلِ نسوخته.

کاربرد: در بیان اطلاع رسانی نامطمئن و سطحی گویند.

\*\*\*

بُگوتِن: خُمِرِ بُمُرد، بُگوتِه: یِکِ هِنِه دُوشان چاکانه . (۲)

■ / Bogutən: xomer bamordə, bogotə: yeki hanə dušan čâkânə / .

□ گفتند: کوزه گر مرد. گفت یکی می آید که خمره بزرگ می سازد.

(۱) به گونه دیگر: بُگوتِه: کُجارِ آدَمِه؟ بُگوتِه، هله زِنِ بُردِم. (گفت: از اهالی کدام شهر هستی: گفت: هنوز زن نگرفته ام.)

(۲) دوشان = در منطقه رامسر دوشان به خمره بزرگی گفته می شود که دو نوع مصرف دارد: ۱- انبار غلات است . ۲- وسیله تبدیل ماست به کره است.

کاربرد: یکی حسرت شخص یا شیء از دست رفته را می خورد، دیگری وضعیت بهتری را نوید می دهد.

\*\*\*

بُگُوتِه: عار دَرِه؟ بُگُوتِه: ن، بُگُوتِه: غیرت دَرِه؟ بُگُوتِه: ن، بُگُوتِه: دُنیا تِی ش. (۱)

■ / Bogutə â:r darə? bogutə na bogutə qeyrat darə? bogutə na bogutə donyâ tiša / .

□ گفت عار و ننگ داری؟ گفت نه، گفت غیرت داری؟ پاسخ داد خیر. گفت پس دنیا مال توست.

کاربرد: در لاقیدی و نداشتن احساس مسئولیت گویند.

\*\*\*

بُگُوتِه: پُشته نُخَرُ گندِ پِیشِ بُوخَرُ دَند بُگُوتِه تُوْفِیرِ نَدَرِه پَس پِیشِ مَالِ بَندِ .

■ / Bogutə: poštə noxâr gandə piše boxâr dandə bogutə tovfir nedarə pas piš mâle bandə/.

□ گفت: پشت را نخور بو می دهد جلو را بخور که دنده است، پاسخ داد، فرقی برایم ندارد پس و پیش هر

دو مال من.

کاربرد: درباره کسانی گویند که می خواهند مسئله ای را به سود خود تغییر دهند که تیرشان به سنگ

می خورد.

\*\*\*

(۲) بُلَامُ بَیْشِکِینِ تَلَا .

■ / Bolâm biškina talâ / .

□ خروسی که قفس خود را شکسته باشد.

کاربرد: در توصیف زرنگ و زبل بودن کسی گویند.

(۱) به گونه دیگر: بُگُوتِه: عار نَرِه؟ بُگُوتِه: ن، بُگُوتِه: غیرت نَرِه؟ بُگُوتِه: ن، بُگُوتِه: پَس بَنِه بَمِیر، دُنیا تَرِ رِ حُوبِ نَبِه. (گفت عار داری گفت نه، گفت غیرت داری گفت نه، گفت پس بمیر چون دنیا برای تو خوب نیست.)

(۲) بُلَامُ= سبذ یا جعبه ای که مرغ و خروس را در حین بیلاق و قشلاق کردن در آن جای می دادند و در میان بار اسب می بستند. بُلَامُ بُرُوتِ تَلَا هم گفته می شود. یعنی خروسی که از قفس یا سبذ فرار کرده است.

\*\*\*

بَلَا أَمَدٌ، فَاتِ مَامَدٌ.

■ / Balâ amad fâte mamad / .

□ رنج و کار از احمد است ولی پیروزی و استفاده از آن محمد .  
کاربرد: هنگامی که نتیجه تلاش یکی به حساب دیگری نوشته شود، می گویند.

\*\*\*

بِلَالٍ بُمَرْدِهِ، دِ اَذَانٍ نَزَنِ؟

■ / Belâl bamordð, de azân nazanðn / ?

□ بلال مرد، دیگر نباید اذان زد ؟  
کاربرد: در استمرار و پایداری اصول است که به فرد وابسته نیستند.

\*\*\*

بُلْبُلٌ هِيزَارُ جُورٌ وَچِه كَانِه . (۲)

■ / Bolbol hezâr jur vačð kând / .

□ بلبل هزار جور بچه می آورد.  
کاربرد: کاربردش بیشتر در مواقعی است که یکی از فرزندان خانواده، مثلاً در زمینه های علمی یا خلق و خوی و استعداد همسان دیگران نباشد.

\*\*\*

بُلْبُلٌ گُل سَ نِيشْتِه .

■ / Bolbol golð sa ništð / .

□ بلبل روی گل نشسته است.  
کاربرد: در حرمت افراد باکمال و باسواد در اجتماع گویند.

\*\*\*

بَلَدٌ .

(۲) وَچِه كُنِه = «وچه چنه» هم گفته می شود.

## ■ / Balada / .

□ بلعش داد. بلعید.

کاربرد: تماش کرد. (یاداآور: قالش را کند.)

\*\*\*

بُمُرْدِه اَسْب کین رِ تُوْر لَکْنِه . (۱)

## ■ / Bâmordə asbə kina re turə lakanə / .

□ برای سَرین اسب مرده توبره تکان می دهد.

کاربرد: کسی که دیگر اثرگذار نیست.

\*\*\*

بُمُرْدِه اَدِم وَنِه بِمیرِ .

## ■ / Bomordə âdəm vane bemire / .

□ آدم مرده باید بمیرد.

کاربرد: در مورد آدم هایی است که مرده و زنده شان یکی است و برای جامعه مؤثر و مفید نیستند.

\*\*\*

بُمُرْدِه سَگ رِ اَدِم پِ وِنِگَرِه . (۱)

## ■ / Bamordə sagare âdəm pe: venigarə / .

□ برای سگ مرده آدم چوبدستی بر نمی دارد.

کاربرد: برای خودت در دسر ایجاد نکن یا کار بیهوده انجام نده.

\*\*\*

بُمُرْدِه گاوِه شیرِ زیاداَبُونِه .

## ■ / Bomordə gâvə šir ziyâdâbunə / .

(۱) به گونه دیگر: بُمُرْدِه اَسْب رِ تُوْر لَکِنِینْ فایده نَدَرِه. (برای اسب مرده تکان دادن توبره فایده ندارد.)

(۲) پ= پایه = چوب دستی برای دفع حیوان (سگ).

□ شیر گاو مرده زیاد می شود.  
 کاربرد: در اغراق گویی آدم ها درباره چیزی است که از دست داده اند.

\*\*\*

بُمَرْدُ نِيَه، اَيْنَ جُورِ كَارِ ر .

■ / Bomord niya, in jur kâra re / .

□ برای این جور کارها جان می دهد.  
 کاربرد: درباره کسانی است که برای انجام بعضی از کارها علاقه زیادی نشان می دهند.

\*\*\*

بِمِ عُرُوسِي خَبِرِ بَدِي؟ (۱)

■ / Beme orusi xabâr badi / .

□ آمدی که عروسی خبر کنی؟  
 کاربرد: در عجله داشتن افراد گویند.

\*\*\*

بُنِ اَشْكَامِ، آو زَنَه .

■ / Bon oškom âv zanâ / .

□ زیر شکم او آب می زند. (آب نشست می کند).  
 کاربرد: برای زنانی که تر دامن هستند.

\*\*\*

بَنْدُ بَرَانِ، بُسِ سِ (وِسِ سِ).

■ / Band o beraze bossâse / .

(۱) عُرُوسِي: از ریشه پارسی، آروسی، جشن زناشویی، از فرهنگ واژه یاب \_ پرتوی،  
 عُرُوس: زنی که تازه شوهر کرده باشد. در عربی به مردی که تازه زن گرفته باشد نیز اطلاق می شود.  
 از فرهنگ عمید



□ قید و بند پاره شد .

کاربرد: آزاد شدن \_ احساس مسئولیت نکردن \_ بی قید بودن .

\*\*\*

بَنَه خُدَّ سِنِگْ بَنِبِی .

■ / Bane xoda seng banebi / .

□ وقتی که خوابید، مثل سنگ بی حرکت است.

کاربرد: در مورد سنگینی خواب گویند.

\*\*\*

بُنَه رَایَ بِنِشَا .<sup>(۱)</sup>

■ / Bonð rāya bošā / .

□ از راه پایینی رفت .

کاربرد: در توصیف مردن کسی گویند.

\*\*\*

بِنْ شَوْلَایَ كُجُو جِی بَیْرَدَه ؟

■ / Ben šovlāya kojo ji biyardə / .

□ ببین شولایش را از کجا آورده است ؟

کاربرد: شأن و مقام را چگونه کسب کرده است.

\*\*\*

بُنْ وَاژْ بَگِیْر .<sup>(۲)</sup>

■ / Bon vāz begir / .

(۱) به گونه دیگر: مُقَفْ بُیَا. (مرحوم شد).

(۲) بن واز: یعنی گوساله یا بره ماده ای که دامدار به کسی می بخشد با این نیت که او هم روزی صاحب

کله گاو و گوسفند گردد.

□ بره یا گوساله را با نوازش و محبت می گیرد تا ریشه کار (گله داری) جوانه بزند.  
کاربرد: در طالب بودن کسی گویند.

\*\*\*

بُوپُوسِه ریشِ گِلِ دُکُردِه .

■ / Bopusə riša gəl dokorde / .

□ ریشه پوسیده را کاشتی .  
کاربرد: از کار و تلاش بی حاصل است.

\*\*\*

بُوچُوش بُوچُوش ماهانه چاشتِ نیه، شامه (۱).

■ / Bojuš bojuš mähânə čašt niya, šâmə / .

□ بچوش بچوش ماهانه است، ناهار نیست؛ شام است.  
کاربرد: در تفهیم موضوع به صورت غیر مستقیم گویند.

\*\*\*

بُوچِی شِی کانه (۲).

■ / Bojiši kânə / .

□ ویار می کند.  
کاربرد: در باره کسی است؛ مانند زنان باردار، هر آن میل به خوردن چیزی (ترشی) می کند.

\*\*\*

بُورُوت باره .

■ / Borut bârə / .

(۱) مهمان بعد از صرف غذای ظهر وارد می شود و خورشت ماهانه هم غلغل می کند. میزبان برای اینکه تکلیف خودش را با مهمان روشن کند این زبانزد را اعلام می کند یعنی از ناهار خبری نیست.  
(۲) بوجی ش را شاید بتوان منقلب شدن در مقابل بو تعبیر کرد.

□ بارش از جنس باروت است.

کاربرد: اصطلاحی است درباره اشخاص بسیار بداخلاق و تندخو.

\*\*\*

بوسوته جامه دره .

■ / Bosotθ jāmθ darθ / .

□ پیراهن سوخته دارد.

کاربرد: اشاره به شخصی است که از دیگران (از زمانه) کله و شکایت فراوان داشته باشد.

\*\*\*

بوسوته شَرِّ وَاشْ دَرْنِيَانَه .

■ / Bosutθ šarθ vâš dar niyanθ / .

□ از زمین سوخته علف سبز نمی شود.

کاربرد: در بیان التیام نیافتن زخم زبان گویند.

\*\*\*

بُومِسی آدِم، مَنَلَاتْ شُؤوا نُكَانِ .

■ / Bomesi âdθm, menlât šouvâ nokânθn / .

□ اهالی آبادی بامسی هیچگاه شب را در میانلات نمی مانند.

کاربرد: بیان سفارشی است که هیچوقت انجام کارهای جزئی را برای وقت دیگری نگذار.

\*\*\*

بُهَانَه وَچَه، مَارْ زَنَه کَچَه .

■ / Bohâne vačθ, mâr zanθ kaččθ / .

□ به بهانه بچه، مادر هم چند قاشق غذا می خورد.

کاربرد: داستان فرصت طلبی افراد است.

\*\*\*

بِهَشْتَه وَنَه نِیدِی بُونْ هِگِیتِنْ .

## ■ / Beheštə vane neyde bon hegitən / .

□ بهشت را باید ندیده خرید.

کاربرد: کار نیک را باید بدون چشم داشتی انجام داد.

\*\*\*

بی آسب مگه شننه چَرَوِدِرِی<sup>(۱)</sup> کَرْدِن؟

## ■ / Bi asb magə šanə čarvədeyri kordən / .

□ بدون اسب هم مگر می توان چارو داری کرد؟

کاربرد: در لزوم داشتن ابزار کار در هر کاری گویند.

\*\*\*

بی ادبی یه .

## ■ / Bi adebi ya / .

□ بی ادبی است، جسارت است .

کاربرد: اجازه خواستن و تقاضای بخشش کردن برای طرح یک حرف نامناسب یا دور از شأن مجلس یا شنونده است.

\*\*\*

بیار باش، خَرِکین لُوکا دَ باش .

## ■ / Biyâr baš xarə kinə lukā debaš / .

□ بیعار باش در ماتحت خر باش .

کاربرد: توصیف افراد بدون مسئولیت و لاقید .

\*\*\*

بیاره دَنَن کُولِیْبِیجِ دِل کُولِیْبِیجِ بُسُوتِه بیار نُسُوتِه .

## ■ / Biyârə danan qulibijə dəl qulibijə bosutə biyâr nosutə / .

(۱) چَرَوِدِرِی یا چَرَبُ دِرِی = چارپا داری .

□ آدم بیعار را در تابه گذاشته ، تابه سوخت ولی بیعار نسوخت.  
کاربرد: در شدت پررویی (وقاحت) بعضی از افراد.

\*\*\*

بیارُ باشُ، دُنیا دَ باشُ .

■ / Biâr bâš, donyâ debâš / .

□ بی خیال (بی بند و بار) باش، در دنیا باش.

کاربرد: اشاره به روز و روزگاری دارد که برای افراد بی مسئولیت مساعد است.

\*\*\*

بیاریکین تَرَبْ بُنَه دُگُردِن، وِگِرسه وِ وُلْگه بُخُرده .<sup>(۱)</sup>

■ / Biyâre, kin tarb bonð dokordân, vagersð ve valgð boxordð / .

□ به ماتحت آدم بیعار ترب فرو کردند، او برگشت شروع کرد به خوردن برگ آن.

کاربرد: کسی که به مراحل از دردی برسد، دیگر از سرزنش های اجتماع بیمی ندارد.

\*\*\*

بی پَرِ مَارِ هِسَ شَنَه بی هَمَساده هِسَ نَشَنَه .

■ / Bi per mâ:r hesa šanð bi hamsâdð hesa nešanð / .

□ بدون پدر و مادر می شود زندگی کرد اما بدون همسایه نمی شود زندگی کرد.

کاربرد: اشاره به مدنی بودن انسان است.

\*\*\*

بی تُوَرِ بُخُرده، بی اَفَسارِ بُوْمُوته .

■ / Bi turð boxordð, bi afsâr bomutð / .

□ بدون توبره خورد و بدون افسار راه رفت.

کاربرد: درباره کسانی گویند که بدون برنامه و هدف زندگی کردند و از آداب و رسوم چیزی نمی دانند.

\*\*\*

(۱) «تَرَبْ بُنَه» را بعضی ها «تَرَفْ بُنَه» تلفظ می کنند

بیجه باد .

■ / Bijð bâd / .

□ باد برشته، زمهریر.

کاربرد: توصیف سرمای گزنده همراه با باد است.

\*\*\*

بی حَیایَه وَنَه گَته سِلامِ بُکُنِی تا وِ کُلا بَکِ .

■ / Bi hayâya vane gatð selâm bokoni tâ ve kolâ bake / .

□ به آدم بی چشم و رو باید سلام بلند کنی تا کلامش بیفتد.

کاربرد: در مورد شرمنده کردن بدخواه گویند.

\*\*\*

بی دَرَد، مُرغان، بی عیبِ خُدا .

■ / Bi dard, morqâna, bi eyb xodâ / .

□ بی درد تخم مرغ است، بدون عیب خداست.

کاربرد: درایراد به کسی گویند که به عیب دیگران می خندد.

\*\*\*

بِیْدَمُ تَرِه یادِ بُمِ مَرِه .

■ / Beydam târð, yâd boma mârð / .

□ دیدم ترا یادم آمد.

کاربرد: در تداعی معانی شدن از کسی یا چیزی گویند.

\*\*\*

بی دولت، کُچارِ هِس؟ دولتمنده کارس، مادر قَحْبِه کچارِ هِس، عُرُوسی سِرا  
دارِ سِ .

■ / Bidovlat kojâr hesa? dovlat mandê kâre sa, mâdar qahbê kojâr hesa arusi serâ darê sa / .

□ آدم فقیر را کجا می شود پیدا کرد؟ سرکار پولدار، آدم بی پدر و مادر را کجا می شود پیدا کرد؟ روی درخت اماکنی که عروسی است.

کاربرد: آدم های ناباب به جای کارکردن در پی ایجاد مزاحمت هستند.

\*\*\*

بیدِ چُم، کِرایِ دره .

■ / Beyda čom kerâye darê / .

□ چشم هر چیزی را دید کرایه می خواهد.

کاربرد: از پس هر دیدنی، هوس یا خواسته ای در آدمی ظاهر می شود.

\*\*\*

بیدِ بیدِیِ یَ .<sup>(۱)</sup>

■ / Bed bediya / .

□ مال و مثال را در خانواده خود - دیده است - از خانواده دارا است.

کاربرد: حکایت کسی است که از گذشته وضعیت مالی خوبی داشته است - چشم و دلش سیر است.

\*\*\*

بیدِ پِشیمانِ نیدِ پِشیمان .

■ / Beyde pešimân, neyde pešimân / .

□ کسانی که دیدند و کسانی که ندیدند هر دو پشیمانند.

کاربرد: پاسخی است دو پهلو که پرسش کننده را بر سر دوراهی قرار می دهد.

\*\*\*

بیرِیکتِ سَوَنیم، مُزَم کَمَتِ هیگَریم .

(۱) به گونه دیگر: نید بیدیه. (ندید بید است.)

## ■ / Beyrikta savanim mozam kamte heygarim / .

□ باریکتر آمد می کنیم و مزد هم کمتر دریافت می کنیم .  
کاربرد: در مورد کسانی است که کم توقعند و قناعت پیشه.

\*\*\*

بِیْرِچِی بیدیه .

## ■ / Berčeya beydiya / .

□ مقدمات کار را فراهم کرده است. [ تدارک برگزاری مراسم عروسی یا مقدمات سفر را دیده است ] .  
کاربرد: تدارک لازم را برای برگزاری مراسم عروسی یا برای رفتن به زیارت را دیده است. مقدمات سفر آخرت را فراهم کرده است.

\*\*\*

پَرِیَه کینان نَره .

## ■ / Beria kinân darð / .

□ او در شلوارش خرابکاری کرده است - شلوارش کثیف است.  
کاربرد: درکارش یا گفتارش یا رفتارش از قبل ایرادی وجود داشته است. یادآور: سابقه اش خراب است.

\*\*\*

بِیْزِ شَمُ نِباشه .

## ■ / Beyze šoma nebâše / .

□ بهتر از شما نباشد.  
کاربرد: وقتی از خوبی های شخص غایبی تعریف می شود، به عنوان ادب با این اصطلاح شروع به بازگو کردن خوبیهای آن شخص می کنند.

\*\*\*

بِیْزِی (کی) یادِ نیگیت، شِلْتاق (شتری) یادِ بگیت .<sup>(۱)</sup>

(۱) به گونه دیگر: چَرِوِییری یادِ نِگیت، فاشِ دَنِ یادِ بگیت. (چاوداری یاد نگرفته فحش دادن را یاد گرفته است.)



## ■ / Beziya yâd negite, ŝeltâq yâd begite / .

□ هنوز بازی را یاد نگرفتی شلتاق را یاد گرفتی.

کاربرد: درباره کسی گویند که در بدو ورود به یک کاری راههای نابهنجار آن را فراگرفته است.

\*\*\*

بی سوات<sup>۱</sup> حال کوره<sup>۲</sup> دره .

## ■ / Bisevât hâle kure darð / .

□ آدم بی سواد مانند آدم کور است.

کاربرد: در نکوهش بی سوادی و بی خبری است.

\*\*\*

بی سر<sup>۱</sup> بی پوس<sup>۲</sup> بُشا .

## ■ / Bi sar o bi pos bošâ / .

□ او بی سر و بی پوست رفت - بی خبر رفت .

کاربرد: درباره کسی گویند که بی خبر و بدون نشانی از خانه و آبادی خود بیرون رفته و اثری از او (نام و نشانی از او) نباشد.

\*\*\*

بیشیم<sup>۱</sup> کِ جلی<sup>۲</sup> کو آوان<sup>۳</sup> .

## ■ / Bošim ke jalî ko avâra / .

□ برویم که جلی کوه خیلی دور است.

کاربرد: در بیان تنگ بودن وقت گویند.

\*\*\*

بیکری<sup>۱</sup> بیغاری<sup>۲</sup> جی بدتیره<sup>۳</sup> .<sup>(۱)</sup>

## ■ / Bikeri biqâri ji badtare / .

---

(۱) بیغاری = بیگاری: کار بی مزد کردن - کار بی مزد که کسی را به زور به آن وادارند. (فرهنگ عمید)

□ بیکاری از بیکاری بدتر است.  
کاربرد: در نکوهش بیکاری گویند.

\*\*\*

بِیکَرِیْ وِ رِه وِ گِیتِه .

■ / Bikeri vārð vegitā / .

□ بیکاری او را گرفته است [ یا خسته کرده است].  
کاربرد: سرمستی اش از بیکاری است.

\*\*\*

بِی کَفَن زینَد .

■ / Bi kafan zinda / .

□ بدون کفن زنده است.  
کاربرد: در توصیف نداری و فقر گویند.

\*\*\*

بِیکارِ رِ بارُ هَنه، با کارِ کارِ .

■ / Bikârare bâr hanð, bâ kârare kâr / .

□ برای بیکار بار (مال) برای کسی که کار دارد کار می رسد.  
کاربرد: در بیان وجود موقعیت های مناسبی که گاهی برای بعضی پیش می آید.

\*\*\*

بِیکاره بیچارَ .

■ / Bikârð bičâra / .

□ کسی که بیکار است، بیچاره هم است.  
کاربرد: اشاره به اهمیت و نقش شغل در جامعه دارد.

\*\*\*

بی کَسَانِه کَسْ خُدَايَ .

■ / Bi kasânð kas xodâya / .

□ خدا حامی بی پناهان است.

کاربرد: خدا آخرین امید هر کسی است، [ توکل به خداکردن. ]

\*\*\*

بیلی دَارِ سَ نِیشتِه گونِه: هَزَن پِی وَزَن پِی، تَلِ دَکَت گُونِه: خَاشَم پُوش .

■ / Bili dârð sa ništð gunð, hazðn pi vazðn pi, talð dakðtð  
gunð: xâšam puš / .

□ گنجشک زمانی که روی درخت است می گوید: چاق و چله هستم وقتی به تله افتاد می گوید: جز  
استخوان و پر چیزی نیستم .

کاربرد: تغییر لحن اشخاص در موقعیت های مختلف .

\*\*\*

بیله بَام نَزَن .

■ / Bilð bâm nazðn / .

□ بیل را به بام نزن.

کاربرد: حرف بی ربط نزن - درشتی نکن.

\*\*\*

بی لَادِه نِیَه .

■ / Beylâdð niya / .

□ نامتعادل است.

کاربرد: آدمی است بی حال (اگر در مورد شخص باشد) \_ هوا نامساعد به نظر می رسد. (اگر در مورد  
وضع هوا باشد).

\*\*\*

بیلی بُوگُوتِ، بیلی دُمَال بُش .

## ■ / Bili bogute bili domâi boš / .

□ گفتی اردک در پی اردک برو.

کاربرد: پیگیر حرفی که زدی یا قولی که دادی باش.

\*\*\*

بی مَشْعَلْ جُوشْ نَزْنْ. (۱)

## ■ / Bi mašal juš nazən / .

□ بدون داشتن چراغ سینه (حرکت نکن) نزن.

کاربرد: بدون پشتوانه کاری را انجام ندادن.

\*\*\*

بی مَصْرَفْ آدِمِه بِهَانِه یِ جُوْ کُلَاسِه (۱)

## ■ / Bi masraf âdðmð behânð ye jov kolâsð / .

□ آدم بی عرضه بهانه نان جو را می گیرد.

کاربرد: آدم های کوچک خواسته های کوچک دارند از همین رو گویند: بی مصرف... .

\*\*\*

بی مَصْرَفْ پِرِ وِچِه با وُجُوْدْ دَرِ هَنَه .

## ■ / Bi masraf perð vačð bâ vojud dar hanð / .

□ پسر پدر بی عرضه معمولاً باکمال (از آب) در می آید.

کاربرد: در مورد افراد خودساخته گویند.

\*\*\*

بی نِمَازْ رُوزِه، کِ کِینِ گُوزِه .

(۱) جُوش: سینه زدن در مراسم عزاداری را جوش زدن می گویند.

(۲) کُلَاس: نوعی نان ضخیم-شبیبه نان بربری- است که از گذشته های خیلی دور از این نوع نان استفاده

می شد و شاید امروزه رواج داشته باشد..

■ / Bi nemâz ruzð ke kinð guzð / .

□ بدون نماز و روزه، گوز چه کسی است.

کاربرد: در مورد بی اعتباری کسانی گفته می شود که به اعتقادات جامعه پشت می کنند.

\*\*\*

بی نمک دسه ونه بیرم دیریا بشورم .

■ / Bi nomok dasð vane boborðm deyrâ bošurðm / .

□ دست بی نمک را باید ببرم دریا بشویم .

کاربرد: در مورد نوعی ابراز نارضایتی از ناسپاسی دیگران است در مقابل کمک های انسان دوستانه دیگران.

\*\*\*

بیومته ورزای .

■ / Biyoumotð varzâya / .

□ گاو نری است تربیت شده.

کاربرد: در باره کسانی گویند که: در کار محوله دارای تجربه اند.

\*\*\*

بیه م دیم بنیش گپ بزین م نمکه لب بزین .

■ / Biya me dim beniš gap bazðn, me nomokð lab bazðn / .

□ بیا نزد من بنشین، حرف بزنی و از نان و نمک من هم استفاده نکن .

کاربرد: در هنگام دعوت برای میهمانی به خاطر همدمی و همنشینی گویند.

\*\*\*



www.tandis.de  
تندیس

پا بُنه فیلِیکِ بَزَ دَرَه، هَر رُوز را دَرَه .

■ / Pâ bonð filik baza darð, har ruz râ darð / .

□ زیر پایش را آب دهان زده است و هر روز در آمد و شد است .  
کاربرد: در باره کسانی گویند که: در یک جا بند نمی شوند .

\*\*\*

پا بُنه فیلِیکِ وُسَ (بَزَ) .

■ / Pâ bonð filik vosa/ .

□ زیر پایش را آب دهان مالیده است (زده است)

کاربرد: آماده برای رفتن است .

\*\*\*

پا بُنه فیلِیکِ زَنَه شُنَه صارا صارا .

■ / Pâ bonð filik zanð šunð sarâ sarâ / .

□ زیر پایش را آب دهان می زند و به صحرا می رود .

کاربرد: در ولگردی شخص است \_ پایبند نبودن به خانه و زندگی است .

\*\*\*

پا بُنه فیلِیکِ بَزِن<sup>(۱)</sup> .

■ / Pâ bonð filik bazðn / .

□ به کف پایت آب دهان بزَن .

کاربرد: در تأکید برای انجام کاری و پیگیری در انجام آن است .

\*\*\*

پا دِرَا زَا کُرد .

■ / Pâ dðrâzâ kord / .

□ پایش را دراز کرد .

(۱) فیلِیک به معنای آب دهان = تف است. در منطقه رامسر برای آغاز هرکاری (در کشتی گرفتن شخم زدن\_ تبر زدن\_ داس زدن\_ کاشتن بذر یا نشاء...) تفی به کف دست می زنند که نشانه عزم و رسمیت پیدا کردن انجام آن کار است .

کاربرد: از حد تجاوز کردن .

\*\*\*

پارَسالْ بيشِي امسالْ بُمِي .

■ / Pârsâl bišey, emsâl bomey / .

□ سال گذشته رفتی امسال برگشتی .

کاربرد: دیر به دیر به دوستان و اقوام سرزدن. (یادآور: پارسال دوست امسال آشنا).

\*\*\*

پارَسالْ مَوْلْ كُنْ امسالْ قاضِيْ ؟ .

■ / Pârsâl mulkon, emsâl qâzi? .

□ کسی که سال گذشته خلاف کار بود امسال نمی تواند داور بشود .

کاربرد: شخصی که در گذشته نه چندان دور دچار لغزش و خطای بزرگی شده باشد نمی تواند (لیاقت ندارد) مصدر امور اجتماعی باشد .

\*\*\*

پا سَرِ خُرْ، فیلِ شِيَه بَخُرْ، هَرْ سَگِ سِيلِ (۱) شِيَه نُخُرْ .

■ / Pâ sar xorə fil ə šiya boxâr, har sage sîl ə šiya noxâr/ .

□ تپیا (لگد) می خوری از فیل بخور نه از هر سگ هرزه و نجس .

کاربرد: در توصیف اهمیت دادن به معاشرت و همنشینی با افراد بزرگ گویند .

\*\*\*

پا شَرَطِ نَگیرْ .

■ / Pa šart negir / .

□ پا را برای شرط قرار نده .

کاربرد: اشکال تراشی نکن .

\*\*\*

پا گِلْ دَنِيَه .

■ / Pâ gəl deniya / .

□ پای او روی زمین بند نیست .

کاربرد: در باره کسانی گویند که: مدام جابه جایی دارند، یا مرتباً شغل عوض می کنند یا از نقطه ای به نقطه دیگر می روند .

\*\*\*

پالانِ عَوْضُ كُرْدِنِ شُورَتِ نِيه، خَرِخُ هُ خَرِه .

■ / Pâîân avaz kordân šovrat niya, xar xâ ho xarê / .

□ پالان عوض کردن، شهرت نیست خر که همان خر است .

کاربرد: زمانی که با آرایش ظاهری ماهیت قضیه تغییر نکند .

\*\*\*

پالوانِ نِيْمِ، اَمَ، يِ مُشْتِ دُو مُشْتِي جِي نَكْنِمُ .

■ / Palāvân niyam, amma ye mošt do mošti ji nakanēm / .

□ پهلوان نیستم ولی با یک مشت و دو مشت هم زمین نمی خورم .

کاربرد: توانمند نیستم ولی با هر مشکلی هم میدان را خالی نمی کنم .

\*\*\*

پایِ گِلِ بَزَ .

■ / Pâya gîl baza /

□ پا را زمین زد .

کاربرد: به هنگام ترساندن کسی \_ مرعوب کردن کسی کاربرد دارد .

\*\*\*

پُتْرِه دِلِه دَرِه (۱) .

■ / Potorê dâîê darê / .

□ دلش مانند دل مورچه است .

کاربرد: درباره افراد کم طاقت و عجول است .

\*\*\*

پُتْرِه دِلِه دَرْدُ، نِيرِدِه

■ / Potorê dâîê dard niyardê / .

□ قلب مورچه را هم آزرده نکرد . (آزارش به مورچه هم نرسیده است) .

کاربرد: در باره این است که: کسی را نیاززده است \_ یا خیلی بی آزار است .

\*\*\*

پُتْرِه مُسَّانِ را شُنِه .

■ / Potorê mosân râ šunê / .

□ راه رفتنش مانند مورچه است .

کاربرد: در بیان کند حرکت کردن گویند .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: پُتْر دِلِه، دلش مثل دل مورچه است .



پُتْرَه مُسَانْ بَارُ جَمَا کَانَه .

■ / Potorə mosân bâr jamâ kânə / .

□ مانند مورچه بار (مواد غذایی) جمع می کند .

کاربرد: در باره افراد زحمت کش و عاقبت اندیش گویند .

\*\*\*

پُتْرَه لَانَه آو دِکْتَه .

■ / Potor lānə âv dakətə / .

□ در لانه مورچه آب افتاد .

کاربرد: در مورد به هم ریختن کانون یک خانواده گویند . به هم ریختگی اوضاع .

\*\*\*

پُتْرَه مَامَدَه .

■ / Potor mâmad / .

□ محمد مورچه .

کاربرد: اصطلاحی است برای افراد ترسو و یا کسانی که قدشان خیلی کوتاه باشد .

\*\*\*

پُتْرَاهُ شُتْرَه ؟

■ / Potorâ, šotor / ?

□ مورچه و شتر ؟

کاربرد: به دو هماورد نامتوازن در توان بدنی یا قیاس دو کس یا دو چیز است از نقطه نظر حجمی با یکدیگر .

\*\*\*

پُتْرَه آو بَارِدْ بَا بَگُوْتَه: اِی خُدَا دُنْیَایِ آو بُر دَرَه .

■ / Potorə âv bardəba boğotə ey xodâ donyaya âv bōrdarə / .

□ مورچه را آب می برد گفت: ای خدا، دنیا را آب می برد .

کاربرد: هرکسی مسایل و مشکلات زندگی را در اندازه بینش و توان خود ارزیابی می کند .

(یادآور: قطره برای مورچه دریاست.)

\*\*\*

پَرَادُمَه یَخْ بَزَ .

■ / Parâdomə yax baza / .

□ لبه شیروانی قندیل بست .

کاربرد: در آویزان بودن آب بینی و کثیف و بد منظر بودن صورت شخص است .

\*\*\*

## پُرِ اشکِتَ .

■ / Por eškəta / .

□ زیادی شلوغ و در هم و بر هم است .  
کاربرد: در بی نظمی کسی یا مکانی است .

\*\*\*

## پُرِ بیدیه .

■ / Por beydiya / .

□ زیاد دیده است .  
کاربرد: در باره کسانی گویند که: قدر داشته ها و موقعیت خود را نمی دانند .

\*\*\*

## پِرِ بُبَا وَچِه رِ بُونِه، مَارِ بُبَا دُتَر رَ .

■ / Perə bobā vačare bonə , mārə bobā dotorare / .

□ رفتار پدر الکوی پسر و رفتار مادر الکوی دختر است .  
کاربرد: فرزندان پسر خلق و خوی پدر و فرزندان دختر منش و خلق و خوی مادر را کسب می کنند .

\*\*\*

## پِرِ بَدْرِه زَرِس مَارُ بَدْرِ فَله س .

■ / Pere bedar zare sa, mār bedar fale sa / .

□ پدر فرزند را روی طلا و مادر فرزند را روی پوسته برنج نگاه دارد. فرزند با مادر راحت تر است.  
کاربرد: تأثیر و اهمیت نیاز فرزند به مادر را بیان می کند .

\*\*\*

## پُرِ بُوَش، کَمِ بُمَانَس .

■ / Por bošā, kam bomānəs / .

□ زیادی رفت، اندکش مانده است .  
کاربرد: چیزی از عمر باقی نمانده است \_ آفتاب عمرش لب بام قرار دارد .

\*\*\*

## پِرِ تَرَسِه جی جُرُ جیرُ شُونِه اَمِ یِ کَلَمِ نُوگَنِه . (۱)

■ / Perə tarsə ji jor jir šonə amma ye kalame noganə / .

□ از ترس پدر بالا و پایین می رود اما یک کلمه نمی گوید . (نماز نمی خواند).  
کاربرد: در مورد اینکه جبر روش مناسبی برای آموزش نیست .

(۱) به گونه دیگر: کُو تا گیلان پُرده کُنِه، اَمِ یِ رَکَتِ نماز نُخَانِه. (از بیلاق تا قشلاق حاضر است چیر بکند ولی یک رکعت نماز نخواند).

\*\*\*

## پَرچینِ وِری فامیلیمُ .

■ / Pərčīn very fâmilim / .

□ از راه چپر با هم نسبت داریم \_ خویشاوندی ما چپری است .  
 کاربرد: در نداشتن نسبت فامیلی است . (یادآور: سَنگ بُش پَرچینه کِش بُز = سگ رفت چپر را شاش زد.)

\*\*\*

## پُر چی نُبو کَم سازَنه، شادی نُبو عَم سازَنه .

■ / Por čī nobu kam sazanā , šādī nobu qam sâzanā / .

□ مال و منال زیادی نداشته باشد با کم می سازد ، شادی نداشته باشد با غم می سازد .  
 کاربرد: با شرایط روزگار ساختن است .

\*\*\*

## پَرِ خانِه مُسانِ نیشتِه .

■ / Perə xānə mosān ništə / .

□ مانند اینکه در خانه پدرش نشسته است .  
 کاربرد: در باره کسانی گویند که در میهمانی ها خیلی ساده و راحت برخورد می کنند . یا کسانی که آداب مهمانی را رعایت نمی کنند .

\*\*\*

## پَرِ خُشحالِه، کِ وِ وِچَه بَقالِه .

■ / Per xošhâlə ke ve vačə baqqâlə / .

□ پدر شادمان است که پسرش بقال است .  
 کاربرد: در بی خیری کسی است .

\*\*\*

## پُر دَقالُ، آخِرَشُ قالِه .

■ / Pordəqâl , âxereš qâlə / .

□ پرتقال آخرش قال است .  
 کاربرد: در بیان مشکلات و مسایلی است که در داد و ستدهای مرکبات بوجود می آید .

\*\*\*

## پُر دَرْدُ، پُر گُو بُونِه (وکنه) .

■ / Por dard por gu bunə(vakanə) / .

□ پر درد، پر گو هم می شود .  
 کاربرد: درباره کسی که با درد دل کردن، خودش را سبک می کند .

\*\*\*

پِر زَنه پُو زانه مُسانه<sup>(۱)</sup> .

■ / Per zəndə pu zandə mosāndə / .

□ مانند فوت کردن زن بابا است .

کاربرد: کار را بنحوی انجام می دهد که برای دیگری مزاحمت ایجاد کند .

\*\*\*

پُرسان پُرسان، کَرِ بلا شُنن<sup>(۲)</sup> .

■ / Porsān porsān karbelā šonon / .

□ \_ مردم \_ با پرسیدن تا کربلا می روند .

کاربرد: برای جرأت بخشیدن به افراد بی تجربه یا کم تجربه در کاری است .

\*\*\*

پِرَسال سَگ بُمُرده، امسال بُو دَکته (بُو وَد) ؟

■ / Parsāl sag bomordə, emsāl bu dakətə / .

□ سگ، پارسال مرد بویش امسال درآمد ؟

کاربرد: هنگامی که کسی مسئله ناخوشایند گذشته را مطرح کند .

\*\*\*

پِر غُصه داشتن، وَچَه غُصه و دَشتن<sup>(۲)</sup> .

■ / Pərdə qosə daštəndə, vačə qosə vədaštəndə / .

□ پدر در اندیشه نگاهداری و حفاظت حاصل کشت خود است پسر در غم پیمانه کردن آن .

کاربرد: در باره دو دیدگاه در یک موضوع است: نگاه مسئولانه و درست \_ نگاه خام و غیر مسئولانه.

\*\*\*

پِر کَک خُره مار بیلی، کیجا نام هس خنم گُلی<sup>(۳)</sup> .

■ / Pərdə kak xorə mārə bili, kija nām həsə xanəm goli / .

□ پدر را کک و مادر را شپش می خورد، آنوقت نام دختر هست گلی خانم .

کاربرد: در مورد خانواده فقیری است که یکی از اعضای جوانش گرایش نوجویانه (مدرن) دارد .

\*\*\*

(۱) گویند: زن بابا برای روشن کردن آتش، آتش را آنچنان فوت می کرد که خاکستر آن روی سر بچه های شوهرش بریزد .

(۲) ودشتن: پیمانه کردن .

(۳) بیلی = در اینجا به معنای شپش است که کمتر استعمال دارد. همچنین بیلی به معنای اردک و در بخش غربی مازندران معنای آلت تناسلی کودکان نیز بکار می رود. (ویراستار)

پِرِ گُونُم تَرَرِ زَنِّ بَغِيرِي (۱).

■ / Pərdə gunəm tərare zən begireya / .

□ هان! به پدر می گویم برایت زن بگیرد.

کاربرد: در بیان نادم بودن از انجام کاری (زن گرفتن) است.

\*\*\*

پِرُ گُو بَزَ كَمَ گُوِي بَكُوشت.

■ / Por gu baza kam guya bokušt / .

□ آدم پر حرف آدم کم حرف را کشت.

کاربرد: درباره این است که افراد کم حرف مجالی برای اظهار نظر پیدا نمی کنند.

\*\*\*

پِرُ مَارِ نِيَوْمَتَبُو روزگار اِيَوْمُوچنه.

■ / Per mā:rə niyomotəbo ruzegār yomujanə / .

□ چنانچه پدر و مادر - فرزندان - تربیت نکرده باشند روزگار آنها را ادب می کند.

کاربرد: در محدودیت هایی است که قوانین اجتماعی و سنت ها برای فرد بوجود می آورند.

(یادآور: چه نیکو ادب آموز است روزگار.)

\*\*\*

پَرَنَدَشَنَه بَكُوْتَن: کِي وَچِه قَشَنَگه؟ سِيَا کَلَاچ بَكُوْتَه: مِيَشِي (۲).

■ / Parandəšonə bogotən: ki vāčə qašangə? siyā kelāč bogotə miši / .

□ درباره پرندگان سؤال شد که فرزندان - پسر - کدامیک از شماها قشنگتر است؟ کلاغ سیاه گفت: مال من.

کاربرد: هرکس داشته ها و متعلقات خود را مناسب ترین نوع آن می پندارد.

(یادآور: هرکسی را عقل خود به کمال نماید و فرزندان خود به جمال.)

\*\*\*

پَز بَشَا باهَارُ بُم.

■ / Pez pošā behār boma / .

□ پاییز رفت بهار آمد.

کاربرد: با تاخیر زیاد آمدن کسی است.

(۱) حکایت جوان تازه زن گرفته و خروس پر سر و صدا

(۲) حکایت می کنند که: حضرت سلیمان به کلاغ سیاه می گوید که برو قشنگ ترین بچه پرندگان را به حضور ما بیاور. کلاغ سیاه می رود و بچه خود را به حضور حضرت سلیمان می آورد و می گوید: زیباتر از این ندیدم.

\*\*\*

پز وکنه یادِ باهار بُکن .

■ / *Pez vakanə yāde bāhār bokon* / .

□ وقتی پاییز شد تو بهار را بیاد بیار .

کاربرد: در زمان سختی و دشواری به خوبی‌ها و خوشی‌ها نیز فکر بکن. (یادآور: خوشبین باش)

\*\*\*

پُستُ مقامُ، لُونگِ حَمبامه .

■ / *Posto moqām, lunge hambām* / .

□ پست و مقام مانند انگ حمام است (هر روز پوشش یک مشتری است)

کاربرد: در وفا نکردن پست و مقام به کسی است .

\*\*\*

پَسَرِی کِ زَرَنَدَ پَرِ هَمَرِ مَشْوَرَتِ نُگنِه .

■ / *Pesari ke zaranda perə hamra mašverat nokonə* / .

□ پسری که دست بزَن داشته باشد، با پدرش مشورت نمی کند .

کاربرد: در باره کسانی گویند که در انجام کاری تردید داشته باشند .

\*\*\*

پَسِ کَچِه، لاکِ کَچِه . (۱)

■ / *Pas kačə lake kačə* / .

□ هرکس آخرین لقمه غذا را بخورد باید کاسه و بشقاب را هم بشوید .

کاربرد: انجام کاری را بهج کردن کسی انداختن..

\*\*\*

پَسِ کَلِ مَاسِ بَزَ .

■ / *Pas kala mās baza* / .

□ در آخرین کوزه بزرگ هم ماست بندی را انجام داد .

کاربرد: پایان یک کار یا یک عمر یا یک جریان است .

\*\*\*

پَسِ کینِ آدِمِه قُوتِ دَرِه .

■ / *Pas kinə ādəmə qovat darə* / .

□ کسی که پشت سر هست، دعوی زورمندی دارد .

(۱) گالش‌ها به صورت جمعی در یک ظرف چوبین بنام «لاک» غذا می خوردند و رسم این است که هر کس

آخرین لقمه را خورد، موظف است که ظرف را بشوید .

کاربرد: در باره کسانی گویند که کنار گود هستند و می گویند لنگش کن .

\*\*\*

پَسْ گَرْدَنَه چالِه بیدی (۱) .

■ / Pas gardenə čâlə beydey / .

□ چاله پس کردن را دیدی .

کاربرد: در این است که: هرگز به شخص یا چیز مورد بحث دیدار و یا دسترسی نخواهی داشت .

\*\*\*

پَسْ نَمَانِی؟

■ / Pas nomâni /? .

□ عقب نمانی؟ عقب نیفتی؟

کاربرد: موقعی که دو نفر نسبت به هم فخر می فروشند یا نفرین می کنند، نفر سوم به طنز می گوید: کم

نیاوری؟ یعنی فخر فروشی یا نفرین کردن بس است، تماشا کن .

\*\*\*

پُشتِ سَرِ ماسِ بُوگی ماسِ سفیدِ بَدِ نیه .

■ / Pošte sare mas bogi mâs sefidə bād niya / .

□ پشت سر ماست بگویی، ماست سفید است که بد نیست .

کاربرد: وقتی کسی سخن حق می گوید و مورد اعتراض کسی قرار می گیرد.

\*\*\*

پُشتِ کُو مَهَرِ تَرِ بَز، دیریا کنار مَوَلگُونَه چکارِ دَر؟

■ / Pošte ku mahr tərē bāza, deyrîâ kenârə mołgunə čekâr dare / .

□ مار پشت کوه تو را نیش زد، چه به کار مار آبی کنار دریا داری؟

کاربرد: هنگامی است که یک نفر گناه کسی را به گردن دیگری بیاندازد .

(یادآور: گنه کرد در بلخ آهنگری به ششتر زدند گردن مسگری . سعدی)

\*\*\*

پُشتِ کُو جِی خُ نَمَمْ .

■ / Pošte ku ji xo nomam / .

□ از پشت کوه که نیامدم .

کاربرد: درباره این است که: می فهمم که چه می گویی .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: اَک دِ اُنِ بَدِی، پسُ گردنِ چالکِه بَدِی = اگر دیگر آن را دیدی چاله پس کردنت را هم دیدی.

پَشْمُ زَنِ، جَای پُمبِه .

■ / Pašm zane, jaye pombə / .

□ پشم را جای پنبه بکار می‌بری.

کاربرد: در باره شخصی است که: درستکار نیست، جنس بنجل را به جای جنس مرغوب قالب می‌کند.

\*\*\*

پِلا کافرشی بخرَد شمشیرم کافرر بزَن.

■ / Pəlā kāfəršī bəxrd šəmšīrəm kafərre bazən / .

□ غذای کافر را خوردی باید شمشیر هم برای کافر بزنی.

کاربرد: در حق شناسی است.

\*\*\*

پِلا هَدِم سِیْم بُکِنَم ؟

■ / Pəlā hadəm seyam bokonəm / ?

□ پلو\_غذا\_ بدهم اصرار در خوردن آن هم بکنم ؟

کاربرد: در بی مورد دانستن اصرار در قبول هدایا است.

\*\*\*

پِلايِ گِیلانِ نَرْمِه کارِ گِیلانِ سَخْت.

■ / Pəlāye gilān narmə , kare gilān saxt / .

□ پلوی گیلان نرم است و کار در گیلان دشوار.

کاربرد: باید تلاش معاش داشت. (یاداوردنا برده رنج گنج میسر نمی‌شود).

\*\*\*

پِلايِ گُوشِه هَمَر نُخْرَدِه .

■ / Pəlāya gušə hamra noxordə / .

□ پلو را با گوش نخورده است.

کاربرد: چیزی سرش می‌شود - به ظاهرش نگاه نکن - می‌فهمد.

\*\*\*

پِلايِ خانِه بخرَدِه، دَسِ دیریا کِنارِ بشورَدِه .

■ / Pəlāya xānə boxordə, dasə deryā kēnār bošordə / .

□ پلو را در منزلش خورد و دستش را در کنار دریا شست.

کاربرد: در عجله داشتن است.

پِلا خَرِه شِکَمُ پارِ، کارگرِ دوشِ.

■ / Pəlā xorə šekam pāra kargarə duš / .

□ آدم‌های شکمو شکمشان پاره است و آدم‌های زحمت‌کش روی دوششان.



کاربرد: در بیان تفاوت زندگی طبقات اجتماعی دارد.

\*\*\*

پِلا خانِه س دو کانه، بی چَل تَر جوش کانه.

■ / Pela xānə sa du kānə, bi čal tarə juš kānə /.

□ سر خانه بزرگ دود و خورشید بدون قورمه جوش می کند.

کاربرد: زمانی که واقعیت خلاف ظاهر است یا درون خلاف بیرون است.

\*\*\*

پِلا دودمانِه .

■ / Pela dude mānə /.

□ از خانواده بزرگ است.

کاربرد: اصل و نسب دار است.

\*\*\*

پِلائی خانِه بُخُرده دَس همساده وَرُ بشورده .

■ / Pəliya xanə boxārdə dasə hamsādə var bošurdə /.

□ غذا را در منزل خورد و دست خود را در منزل همسایه شست.

کاربرد: در باره کسانی گویند که: خانه به دور هستند.

\*\*\*

پِل پِل جُر بُش .

■ / Pellə pellə jor boš /.

□ پله پله بالا برو.

کاربرد: در شتاب نکردن برای رسیدن به مقصد است. (از مقامات تبتل تا فنا/پله پله تا ملاقات خدا-مولوی)

\*\*\*

پُلْت و لگِه مانِه .

■ / Polot valgə mānə /.

□ شبیه برگ درخت پُلْت است.

کاربرد: در بی ارادگی افراد در رای و نظر است.

\*\*\*

پِل کانه پِل .<sup>(۱)</sup>

■ / Pal kānə pal /.

□ جوش می کند - قل قل می کند.

(۱) پِل = قل قل کردن آب جوش را پِل می گویند

کاربرد: جامعه برای دختر حریمی قایل است. چنانچه دختری آن حریم را رعایت نکند و آشکارا با نامحرم بگو و بخند داشته باشد، اصطلاح پل کانه (مترادف فعل آمدن) را درباره آن به کار می برند.

\*\*\*

پَلَمِ هَمَرِ خانِه چا کُردِه . (۱)

■ / Pelam hamra xānə čākordə / .

□ از ساقه های آفتی خانه درست کرده است .

کاربرد: کار بی اساسی را انجام داد - وسایل کارش مناسب نیست .

\*\*\*

پَلَنگِ اَگِه لیرِ زَنِه خُشتِ دُمِه گلِ زَنِه .

■ / Palang agə lir zānə, xoštə domə gəl zānə / .

□ پلنگ اگر نعره (فریاد) می زند دم خودش را هم به زمین می زند .

کاربرد: بیان خصلت ویژه اشخاص است. اشاره به حکمت کاری است . یا اینکه بعضی علایم بی ارتباط

با بعضی از اشخاص یا بعضی از حالات نیست .

\*\*\*

پَلَنگِ گُونِه: اَگِه مِ دُمِ نُبُو گاوِ پاچالِ مَن، دَخْسِنِمِ گاوِ گَرِمِ .

■ / Palang gunə: agə me dom nobo gāvə pāčalə men doxosānəm  
gāve garəm / .

□ پلنگ ادعا می کند که: اگر دم دراز من نبود در جای پای گاو مخفی می شدم و گاو را شکار می کردم .

کاربرد: پر مدعا بودن .

\*\*\*

پَلَنگِ پوسِ پفا دشتِه، پُشتِ پَلَنگِ دشتِه .

■ / palengə Pus befā dašte, pošte paleng daštə / .

□ اگر پوست پلنگ وفا داشت روی پشت پلنگ می ماند (وفادار بود) .

کاربرد: بیان بی اعتباری مال دنیا است .

\*\*\*

پَلَنگِ مُسان; کینه ایه .

■ / Palangə mosāne kineya / .

□ مانند پلنگ کینه ای است .

کاربرد: در باره کسانی گویند که: نا مهربانی ها را زیاد نمی برند .

\*\*\*

پِلِ پیسْ .

■ / Palθ pis / .

□ آت و آشغال .

کاربرد: چیزهای بی ارزش .

\*\*\*

پمبه هَمَرِ سرِ بیینه

■ / Pombθ hamra sar biyanθ / .

□ با پنبه سر می برد .

کاربرد: در مورد این است که: با نرمی و آرامی مقاصد خودش را اجرا می کند. (یادآور: آب زیر گاه است.)

\*\*\*

پَنجِ اَنگُوشْتِ یِ مِیزانِ نِیه

■ / Panj ongušt ye mizān niya / .

□ پنج انگشت آدمی یک اندازه نیستند .

کاربرد: خدا به همه یک اندازه مال و مکتب نمی دهد .

\*\*\*

پَنجِ مِیجِکِ تُوْبِه . (۱)

■ / Panj mijeke tobθ / .

□ پنج مژه توبه .

کاربرد: در بیان قولی است که آن کار به هیچ وجه تکرار نخواهد شد .

\*\*\*

پوت، پوتِ دَنَه، مَثقالُ مَثقالُ حَسابِ کانه . (۲)

■ / Put, put danθ, mesqāl, mesqāl hesāb kânθ / .

□ زیاد زیاد می دهد، ذره ذره منظور می کند .

کاربرد: کسانی که سعی دارند عمل زشت خود را ناچیز جلوه دهند .

\*\*\*

(۱) میجک= مژه چشم . میجک= میج (محل مژه = موی کوچک) .

(۲) پوت= واژه روسی است و معادل ۱۶ کیلوگرم می باشد .

پوچا دُخته تا گل بگیره .<sup>(۱)</sup>

■ / Pučâ doxatə tâ gal begire/.

□ گربه کمین کرده است تا گل بگیرد .

کاربرد: برنامه ریزی، برای انجام کار بزرگ یا لقمه چرب و نرم است .

\*\*\*

پوچا خُشته صدای از پر مارچی یاد بگیره .

■ / Pučâ xošte sedâya per mârə ji yâd begitə/.

□ گربه صدای خود را از پدر و مادرش یاد گرفته است .

کاربرد: در اهمیت نقش پدر و مادر در یادگیری است .

\*\*\*

پوچای رِ سُوچون آش دُگرده .<sup>(۲)</sup>

■ / Pučâya re sujun âš dokordə /.

□ برای گربه آش داغ ریخته است .

کاربرد: در مورد انجام کار نامناسب است .

\*\*\*

پوچا خانه گرد آندی چرخ بخرد بُمرده .

■ / Pučâ xanə gerd andi čarx boxordə bomordə /.

□ گربه گرد خانه آنقدر دور زد: تا مرد .

کاربرد: در باره افراد فضولی است که: درباره مساله ای بیش از اندازه پرسش و جستجو می کنند و

دست خالی بر می گردند .

\*\*\*

پوچا کِ گرزِ نگیرِ ورِ پلا ندنن .

■ / Pučâ ke gerza negire vərə pelâ nadānən /.

□ به گربه ای که موش نگیرد، بهش غذا نمی دهند .

کاربرد: ضرورت تلاش برای معاش است - کار نکنی مزد خبری نیست .

\*\*\*

پوچا مهربانی ناتوانی جیه .

■ / Pučâ mehrebani natevâni ji ya /.

□ مهربانی گربه از روی ناتوانی است .

(۱) گل = نوعی موش با جثه بزرگ را گل می گویند که غیر از موشی بنام گل گرز می باشد .

(۲) به گونه دیگر: خُد، پوچا سُوچون پلا گرد چرخ بخر . انگار گربه به بدور غذای داغ بگردد .

کاربرد: در باره کسانی گویند که اگر امکانات و موقعیت داشته باشند، دست به هر کاری می زنند .

\*\*\*

پوچا کُتْ خَرَمَن شَر ؟

■ / Pučâ kot o xarman šar ? / .

□ بچه گربه و خرمن کوبی ؟

کاربرد: در مورد این است که هر کاری از همه ساخته نیست. (یادآور: هر کسی را بهر کاری ساختند.)

\*\*\*

پوچا صَبْر بَزَ .

■ / Pučâ sabr baza / .

□ گربه عطسه کرد .

کاربرد: بهانه آوردن - دلیل تراشی کردن برای انجام ندادن کاری است - هوا خراب است.

\*\*\*

پوچای گوشت نَرِسِ گونه: مالِ صغیره . (۱)

■ / Pučâya gušt narðse gunð: mâle saqirð / .

□ وقتی به گربه گوشت نرسد، می گوید: مال صغیر است .

کاربرد: کسانی که: صالح و درست کار نیستند، اما وقتی که در انجام کار نادرست خود با مانع روبرو

می شوند، تظاهر به پرهیز کاری - مسلمانی - زهد می کنند .

\*\*\*

پوچا دِنِیْبُو گِرِزِه کُلام سالارِه . (۲)

■ / Pučâ denibu, gərzð kolâm sâlârð / .

□ در سرایی که گربه نباشد، موش همه کاره است .

کاربرد: وقتی: ترس - مجازات - احساس خطر ... نباشد افراد شرور و بد جنس میدان داری می کنند .

\*\*\*

پوچای گوشت نَرِسِ، دادم نُوکَن ؟

■ / Pučâya gušt narese, dâdam nokonð / ?

□ گوشت به گربه نرسد، صدایش هم در نیاد ؟

کاربرد: وقتی است که: حق کسی را ندهند و به اعتراضش هم اعتراض داشته باشند .

\*\*\*

(۱) بین حیوانات گربه به دزدی و ریا کاری شهره است. (یادآور: مؤذگانی که گربه عابد شد. عبید ناکانی)

(۲) کُلام = محل نگهداری گله ها - اصلطبل و جای زندگی موقت یا دایم چوپان را کلام گویند. کُلام سالار =

مهتر چوپان های یک سرای چوپانی است .

پوچا خُشْتِه كُتِه هَفْتِ كَلِ سوكا جاوَدَنه .

■ / Pučâ xoštə kota haftə kala sūka jāvadanə / .

□ گربه بچه خود را در هفت سوراخ پنهان می کند .

کاربرد: پدران و مادران برای سلامت و سعادت فرزندانشان همه رنج ها و سختی ها را می پذیرند و پیش بینی ها و احتیاطات لازم را انجام می دهند .

\*\*\*

پوچا بامُرده وَچِه دَرِه .

■ / Pučâ bāmordə vačə darə / .

□ گربه بچه مرده دارد .

کاربرد: دربارہ کسانی گویند که در تلاشند تا چیزی را از دیگران پنهان کنند .

\*\*\*

پوچایِ تَنگِه دُکُونی، چِنگِ گَرِه .

■ / Počâ ya tangə dokoni, čeng gerə / .

□ گربه را در تنگنا قرار بدهی (بر می گردد) چنگول می زند .

کاربرد: فشار خارج از اندازه به هر کس (فرزند - برادر - همسایه ... ) بازتاب منفی و خشن در پی دارد .

\*\*\*

پوچایِ بُوگوتن : ت گِی درمانه، و سر من خاک فُکُردِه (وی سر لا وده).

■ / Pučâ ya bogotən: te gi darmānə, vē sar xāk fokordə / .

□ به گربه گفتند: مدفوع تو درمان درد است، رویش خاک ریخت .

کاربرد: در مورد آدم هایی است که ظرفیت خدمت به جامعه را ندارند .

\*\*\*

پوچا هیندی پِلا خُرِه .

■ / Pučâ hendi pələ xorə / .

□ به اندازه یک گربه غذا می خورد .

کاربرد: در بیان کم غذایی کسی است .

\*\*\*

پورچوسِ مَرغانِه پُوشکالِ نیه .

■ / Pourču sa morqānə puškāl niya / .

□ روی پایه چپر پوسته تخم مرغ است .

کاربرد: کسی است که مجموعه سر و وضعش یادآور مترسک باشد - باقی بودن آثار جرم .

\*\*\*

پوسه کُولی گِیته .

■ / Pusə kuley gitə / .

□ پوست خود را بدوش گرفته است .  
کاربرد: در لاغری و ناتوانی جسمی است .

\*\*\*

پوس رو بُبیم .

■ / Pusə ru bobeym / .

□ پوست و روده شدیم .  
کاربرد: بیان شلوغی و بی نظمی کاری است .

\*\*\*

پول دره رو دره .

■ / Pul darə ru darə / .

□ وقتی پول داشته باشی رو هم داری .  
کاربرد: یکی از تاثیرات داشتن پول (پررویی) است .

\*\*\*

پول موله پوشدنه (۱) .

■ / Pul mulə pušandanə / .

□ پول کارهای زشت پولدار را لاپوشانی می کند .  
کاربرد: در باره موقعیت دولتمردان است که کارهای خلافشان نیز تحت تاثیر قدرت مالیشان قرار می گیرد .

\*\*\*

پول خُب، بارِ خُب .

■ / Pule xob, bare xob / .

□ پول خوب جنس خوب .  
کاربرد: برای داشتن اشیاء مرغوب باید هزینه کرد . (یادآور: هر قدر پول دادی آش میخوری) .

\*\*\*

پول دارِ تَلا مُرغانه سَجِنه .

■ / Pul darə talā morqānə sajanə / .

□ خروس کسانی که پول دارند، تخم می گذارد .  
کاربرد: بیان شانس داشتن پولداران است .

(۱) مول = پسری که از فاسق زنی باشد. فرهنگ عمید

\*\*\*

پولُ پیشِ درِه گبِ دِمَالُ .

■ / Pul piš darə, gab demâl / .

□ پول همیشه جلو است و سخن در پی آن .  
کاربرد: در زندگی پول حرف اول را می زند.

\*\*\*

پولُ دَشْتَه بَشُ، بیلُ دَشْتَه بَشُ .<sup>(۱)</sup>

■ / Pul daštə baš, bil daštə baš / .

□ چنانچه پول داشته باشی ، دندانهای کج و کوله هم داشته باشی اهمیت ندارد .  
کاربرد: در این است که: پول موجب می شود که زشتی های پولدار نادیده گرفته شود .

\*\*\*

پول شِنِه پوله س .

■ / Pul šonə pulə sa / .

□ پول روی پول میرود .  
کاربرد: درباره دارا تر شدن دارا است .

\*\*\*

پول هَدِ ، شَا ه سیمبیل س، نِقَار بَزَن .<sup>(۲)</sup>

■ / Pul hade šâ sombił sa, neqârə bāzən /

□ پول بده، روی سبیل شاه ، ساز و دهل بزَن .  
کاربرد: پول بزرگترین مانع را از پیش پای تو بر می دارد . یا کنایه از گردش کار جوامعی است که پول حاکم است .

\*\*\*

پول جِنْدِ اُمُ بِسْمِ اَلله .

■ / Pul jendə amo besmelâh / .

□ پول جن است و ما بسم الله .  
کاربرد: درباره کسانی گویند که: پیوسته در تنگنای مالی بسر می برند .

\*\*\*

(۱) بیل = بیل معانی گوناگون دارد: ابزاری است در کار شخم کردن زمین - دندان های کج و کوله انسان و همچنین دندانهایی که وسیله دفاعی گراز است را بیل می گویند .

(۲) به گونه دیگر: پول بدار، شَا سَمبیل س نِقَارخَانِه چَا کُنْ . ( پول داشته باش روی سبیل شاه نقارخانه درست کن ) .



پولُ داره گپ بزنه قُبُول بی پولُ گپ بزنه فُضُول .

■ / Pul dâr gap bazðne qobule, bipul gap bázðne fúzule / .

□ دارا هر چه بگوید درست است، ندار هر چه بگوید فضولی است .

کاربرد: در این است که : پول حرف اول را می زند .

\*\*\*

پولُ بیپنه پِلائی .

■ / Pul bopotð pâlâya / .

□ پول مانند پولی پخته است .

کاربرد: حفظ و نگاهداری سرمایه نقدی مشکل است و هزینه می شود .

\*\*\*

پوله خَرِه بار بُکُردِن، خَر جُفتک وَدَ .

■ / Pule xar bâr bokorden, xar joftek vada / .

□ پول را بار خر کردند، و خر شروع به جفتک زدن کرد .

کاربرد: درباره تاثیر بد مال (و مقام) در بعضی از افراد است که موجب گردنکشی و قدرت نمایی

می گردد .

\*\*\*

پولُ پیدا کُردِ وِرِ بیِشمر .

■ / Pule peydâ korde vârd bišmar / .

□ پولی را که پیدا کردی آن را بشمار .

کاربرد: درباره این است که: برای پیش گیری از هر حرف و حدیثی در تحویل گرفتن هر چیزی محکم

کاری کن .

\*\*\*

پولُ امام حُسینِ سَرِبیِه .

■ / Pul emâm Hossene sar beyba / .

□ پول انگیزه ای شد که سر امام حسین (ع) را ببرند .

کاربرد: بیان فسادهای ناشی از ثروت است .

\*\*\*

پول عَقْلِ پیِه .

■ / Pul aqle peyya / .

□ پول به دنبال عقل است .

کاربرد: درباره این گویند که: کسانی که عقلشان را به کار می اندازند دارای زندگی مرفه هستند .

\*\*\*

پولدار پول دره فقیر و چه .

■ / Pul dâr pul darð, faqir vačð / .

□ اشخاص پولدار پول زیاد دارند اشخاص فقیر و بیچاره بچه (فرزند) زیاد .  
 کاربرد: بیان دو چیز جدای از هم است که در عین حال وجوه مشترکی هم دارند و آن وجه مشترک برای یکی رفاه به همراه دارد و برای دیگر درد سر .  
 \*\*\*

پول مگه کال کُنسه ؟ (۱)

■ / Pul magð kâl konesð / .

□ پول مگر ازگیل جنگلی نارس است ؟  
 کاربرد: در بی ارزش نبودن چیزی است . (یادآور: پول مگر علف خرس است؟)  
 \*\*\*

پول لال براره .

■ / Pul lâl brârð / .

□ پول برادری است که زبان ندارد .  
 کاربرد: پول را اگر در راه درست یا نادرست مصرف بکنی صدایش در نمی آید \_ همه جا و در هر حالتی یار و یاور آدمی است .  
 \*\*\*

پیاز بخرد و ریس م گردن دگرد .

■ / Piyâz boxârdð ve risa me gardên dokordð / .

□ پیاز را خورد ریشه خالی آن را به گردنم آویخت .  
 کاربرد: در نشانه عوضی دادن است - بهره را خود بردن و گرفتاری را برای دیگران گذاشتن است .  
 ( یادآور: ایزگم کردن )  
 \*\*\*

پیارش وَدَ .

■ / Piarðš vada / .

□ فریاد کرد .  
 کاربرد: با تمام وجود فریاد (گریه) کردن .  
 \*\*\*

(۱) به گونه دیگر: پول مگه درُمَدِ هَوَلْ ؟

## پیرِ خَرَا کَرَا کُورِ؟

■ / Pir xarâ karâ kure /.

□ آدم پیر و این همه کَرُفر؟

کاربرد: به پیری است که رفتار مناسب سن و سال خود نداشته باشد.

\*\*\*

پیرِ وِرْزَا بُگُوتِه: کارِ بُمَ، جَوَانِ تَرِ بُگُوتِه: بُکُنیم، کُوچِ بُگُوتِه، مَرَمِ مَرَمِ.

■ / Pir varzâ bogutâ: kâr boma, jovântar bogutâ: bokonim

kučey bogutâ: mðram, mðram /.

□ گاو نر پیر کاری گفت: فصل کار فرا رسید، گاو نر جوان گفت: انجام بدهیم. بچه گاو نر گفت: من هم هستم.

کاربرد: در بیان تعاون و همکاری و همدلی گروهی است.

\*\*\*

## پیرِ اَگِه لَرَزَنِه، صَتَ جَوَانِه آرَزَنِه.

■ / Pir agâ larzanâ satta jovvânâ arzânâ /.

□ پیر اگر می لرزد با وصف این حال به صد تا جوان می ارزد.

کاربرد: ارزش تجربه سالمندان است.

\*\*\*

## پیرِ سَرِیَه، سَرِ سَرِی؟

■ / Pir sariyo sar sari ? /.

□ هنگام پیری و هوس بازی؟

کاربرد: در باره سبک سری های اشخاص سالمند است. (یادآور: عشق پیری گر بجنبد سربه رسوایی زند).

\*\*\*

## پیرِی سیرِی نیه.

■ / Piri siri niya /.

□ پیری سیری نیست.

کاربرد: وصف پیرانی است که با وجود کهولت در پی کسب مال هستند \_ میل سالخوردگان به زندگی و زنده ماندن است.

\*\*\*

## پیرابِ خُشْتِه عَقْلِه بُخُرِد.

■ / Pirâ be xošte aqlâ boxorde /.

□ پیر شدی عقل خودت را خوردی.

کاربرد: بیان رفتار و گفتار نامعقول بعضی از سالمندان است.

\*\*\*

پیراَبَا، خَرَاَبَا .

■ / Pirâ bâ xarâ bâ / .

□ پیر شد خر شد .

کاربرد: اشاره به سالخورده‌گانی دارد که خلاف انتظار کاری را انجام می‌دهند.

\*\*\*

پیر سَگا کُوت کُوتی ؟ (۱)

■ / Pir sagâ kut kuti / .

□ مگر سگ پیر را هم مانند توله سگ نوازش می‌کنند ؟

کاربرد: بیان توهین آمیزی است نسبت به سالمندانی که نخواهند از آنان مراقبت و پرستاری نمایند.

\*\*\*

پیری ب توو، زُمُسان ب شُو .

■ / Piri be tov zomossân be šou / .

□ پیری به تب است و زمستان به شب .

کاربرد: درباره بروز ناگهانی حوادث غیر مترقبه است .

\*\*\*

پیر کین .

■ / Pir kina / .

□ ریشه پیر دارد - ریشه دار است .

کاربرد: مراد دختر یا پسر سال دار یا عاقل است .

\*\*\*

پیر قَل کِیسَ مَانِه .

■ / Pir fal kisa mânð / .

□ شبیه کیسه سبوس (پوسته برنج) است .

کاربرد: در باره آدم های چاق و ناموزون و بی قواره است .

\*\*\*

(۱) تعداد کمی زبانزده در حفظ حرمت پیران و زبانزدهای زیادی در توهین و ریشخند پیران در فرهنگ

عامه ما وجود دارد، چرا؟ قابل تأمل و بررسی است .

## پیر و رزایا، لپا زمی؟ (۱)

## ■ / Pir varzâyâ, Iappâ zemi ?

□ ورزای پیر و شخم در زمین باتلاقی؟

کاربرد: وقتی کاری را به کسی واگذار کنند که در توان و استعدادش نباشد این زبانزد را به کار می برند.

\*\*\*

## ■ / Pirə asp hegiriya re naresin, jôvânə zên xâs / .

□ پیران را برای خرید اسب و جوانان را برای خواستگاری نفرستید .

کاربرد: در مواقعی که درایت و دقت تحت شعاع نیاز و میل قرار می گیرد و به عواقب کار توجه نمی شود.

\*\*\*

## پیر و رزاً خندق بکت .

## ■ / Pir varzâ handoq bakət / .

□ گاو نر پیر در خندق افتاد .

کاربرد: زمین گیر شدن سالمندان و ناتوانی آنان در رفع مسایل و نیازهای شخصی است .

\*\*\*

## پیر خرا گل افسار؟

## ■ / Pirə xarâ gol afsâr / .

□ خر پیر و افسارهای رنگ وارنگ؟

کاربرد: در باره پوشش های نامناسب (بزک کردن) افراد سالمند است .

\*\*\*

## پیر آگه ندار، پیر داره بِن بنیش .

## ■ / Pir agə nedâre, pir dârə bon beniš / .

□ پیر اگر نداری برو، زیر درخت کهنسال بنشین .

کاربرد: در باره ضرورت داشتن نقطه اتکا و مرشد و راهنما در زندگی است .

\*\*\*

(۱) لپا= زمینی که باتلاقی باشد انسان و حیوان با دشواری در آن حرکت می کنند و گاهی اوقات هم در آن

فرو می روند.

پیرِ خَرَا، اُچَو اُچَو؟ (۱)

■ / Pire xarâ očü očü ? /.

□ خر پیر و اوچو اُچو؟

کاربرد: تشویق افراد سالمند به انجام کاری است که در توان آنان نیست .

\*\*\*

پیردارِ گُمَزْ بگیتِه . (۲)

■ / Pir dârð gomoz begitð /.

□ درخت کهنسال دچار آفت (بیماری) گُمَزْ شده است .

کاربرد: در باره فرسودگی و سستی ایام سالمندی است .

\*\*\*

پیرِ بُبِرِ نازِ بُکُنِ جَوَانِ بُبِرِ وازِ بُکُنِ .

■ / Pirð bobor nâz bokon, jovanð bobðr vâz bokon /.

□ با پیر ازدواج بکن و براش ناز بکن، با جوان ازدواج کن جست و خیز داشته باش .

کاربرد: بیان نوعی آگاهی دادن به دختر جوان است که ازدواج با جوان تلاش و کوشش بیشتری را

طلب می کند .

\*\*\*

پیرِ بُبِرِ گوشتِ بُخَرِ، جَوَانِه بُبِرِ مُشتِ بُخَرِ .

■ / Pirð bobor gošt boxor, jovanð bobðr mošt boxor / .

□ با پیر ازدواج بکن و گوشت بخور - با جوان ازدواج کن مشت بخور .

کاربرد: در باره یک دیدگاه است نسبت به ازدواج با پیر ثروتمند و جوان نادر .

\*\*\*

پیرِ جَوَانِه مَخَسَرِ .

■ / Pir jovâne maxsara /.

□ پیر مسخره جوان است .

کاربرد: بیان ریشخندی است که جوان نا آگاه به پیر می کند - گونه سئوالی آن نوعی اعتراض است .

\*\*\*

پیشِ اَزْ مَلَا مَنبَرِ نُشْ .

■ / Piš az mollâ manbar noš /.

□ قبل از ملا روی منبر نرو .

(۱) اُچَوَب: - ترکی - گشاده . از واژه یاب ابوالقاسم پرتو .

(۲) گُمَزْ = نوعی آفت مرکبات است که در پنجاه سال اخیر شناخته شده است .

کاربرد: پیش حرف نباش.

\*\*\*

پیش نشاء، پسِ نشایِ پزِ بیدَرِه .

■ / Piš nešâ, pas nešâya pez byedarð /.

□ هم نشاء پیش کاشت و هم نشای پس کاشت را در پاییز درو می کند.

کاربرد: در باره یکسان بودن نتیجه کار است. و همچنین همراهی بخت و اقبال

\*\*\*

پیشی شون، پیسی فِکْرَم بُوکُن .

■ / Piši šone, peysi fekrâm bokon /.

□ به جلو که می روی فکر پشت سرت هم باش.

کاربرد: آینده نگر باش.

\*\*\*

پیشِ سَرِ آدَم پُتْرِه پشتِ سَرِ آدَم شُتْر .

■ / Piše sarð âdâm potorð, pošte sarð âdâm šotor /.

□ آدم پیش روی مورچه و آدم پشت سر شتر است.

کاربرد: به بیگانه بها دادن.

\*\*\*

پیش پیش پادشاه، مَن مَن ، زَر وچین، اَز هَم دُمَالِ دُبُون، گِی وچین .

■ / Piš, piš pâdešâ, men men zar večîn, az hame domâl doubon gi večîn /.

□ کسی که جلوتر از دیگران است پادشاه و آنکس که در وسط است طلا جمع کن و آنکس که دنبال

رو است پهن جمع کن است.

کاربرد: در باره جایگاه طبقات افراد در جامعه یا کنایه از بهره مندی افراد نسبت به فعالیت آنان در

اجتماع باشد.

\*\*\*

پیش اَز عَلی، دُلْدَلِه کی سوارا بَا ؟ (۱)

■ / Piš az ali doldolð ki sovârâ bâ /.

□ قبل از حضرت علی(ع) چه کسی سوار بر دلدل شد؟

کاربرد: در ابتکار یا فعل منحصر به فرد است.

(۱) دُلْدَل = دلدل نام استری است که گفته اند مقوقس امیر مصر به پیغمبر اسلام هدیه کرده بود و حضرت

علی بر آن سوار می شد. (فرهنگ عمید)

\*\*\*

پیش تِکینی .

■ / Piš tekiney /.

□ پیش گرفتن از یکدیگر .

کاربرد: در باره کسانی گویند که: برای رسیدن به یک مقصد بدون توجه به رسم و رسوم و حق تقدم می خواهند جلو بزنند .

\*\*\*

پیش سر آدم پشت سر هس س نُونِه .

■ / Piše sar âdām pošte sar hessa notunə /.

□ کسی که در همه امور پیشقدم است نمی تواند دنباله رو باشد .

کاربرد: در باره افراد خیر و گشاده دست است که در انجام کارهای نیک پیوسته همراهی دارند .

\*\*\*

پیش دُبُونِه آدم هَمیشک پیش دَرِه .

■ / Piš dobunə âdām hamīšek pišdarə /.

□ آدمی که جلو باشد، همیشه جلو است .

کاربرد: کسی که زندگیش تامین باشد، کمتر دچار مشکلات و مسایل زندگی می گردد .

\*\*\*

پیش س پیلَم زَنه، پِشت س گَزَنه .

■ / Piš sa peylam zanə, pošte sa gazənə /.

□ از روبرو آقطنی و از پشت سر گزنه می زند .

کاربرد: درباره کسانی گویند که دورو هستند .

\*\*\*

پیش سر بَز تَشکِه، پِشت وِرَجی وِچی نِشَنه (ولاته نشنه).

■ / Piše sar baza toškə pošte varajī veyče nešanə /.

□ گره ای را که از روبرو زدی از طریق پشت سر نمی توان بازش کرد .

کاربرد: در این است که: مشکلی را که آگاهانه و با چشم باز به وجود آورده ای به آسانی نمی توان حلش کرد .

\*\*\*

پیش کَنه ، تا دِمَال نَکِه .

■ / Piša kanə, tâ dīmāl nake /.

□ خود را جلو می اندازد، تا عقب نماند .



کاربرد: پیش حرف می شود تا خود را صاحب حق جلوه دهد. (یادآور: دست پیش می گیرد تا عقب نماند.)

\*\*\*

پیغمبر پدا کُردِ وِچَ . (۱)

■ / Piqamber peda korde vača / .

□ پسر بچه ای است که پیغمبر پیدا کرده است .  
کاربرد: کسی که بهانه های بی مورد می گیرد .

\*\*\*

پیغمبره آسبه تا چاشت چِرا نُبره .

■ / Peyqambarə asbə tā čāšt čerā noborə / .

□ اسب پیامبر را تا ظهر به چراگاه نمی برد .  
کاربرد: در باره کسانی گویند که خیرشان به کسی نمی رسد .

\*\*\*

(۱) حکایت می کنند که: پیغمبری بچه یتیمی را پیدا می کند و به منزل می برد و بزرگش می کند. روزی سر سفره بچه اعتراض می کند که شما وسط غذا را خودتان می خورید و به من از روی غذا می دهید. روز دیگر وسط غذا را به او دادند باز هم اعتراض بلند شد که شما غذای وسط را به من می دهید و ته غذا را خودتان می خورید، روز بعد ته غذا را به او دادند باز هم اعتراض کرد که ...



تا بُگوتِ بِسْمِ اللّٰهِ، چاشتِ دسّماله دیمِ گره. (۱)

■ / Tâ bogute besmellâ câštð desmâlð`dime garð / .

□ تا گفتی بفرما، سر سفره غذا می نشیند.

کاربرد: در باره آدم های پررو گویند. (یادآور: تا گفتی بفرما، می گوید: اسبم را کجا ببندم؟ گفت: سر زبان من.)

\*\*\*

تا بُگوتِ: مارتِ اَنگورِ چمانه قُربانِ گونه مره اَنگورِونه .

■ / Tâ bogute: mâr te ongur çomânð qorbâ gunð`mârð`ongur vanð / .

□ تا گفتی که: قربان چشمان انگوری تو بروم می گوید من انگور می خواهم.

کاربرد: در همه چیز خواهی کسی است.

\*\*\*

تا تَرَسِ نُبو، ایمانِ نیّه .

■ / Tâ tars nobu imân niya / .

□ تا ترس نباشد، ایمانی وجود ندارد.

کاربرد: دیدگاه یک فلسفه قدیمی است که: برای توفیقات سیاسی -دینی- تربیتی ... نسخه اقتدار را برای سردفتران توصیه می کرد.

\*\*\*

تا تُ بیّه، سِنِگِ تَر کَنه .

■ / Tâ to biye sng tarkanð / .

□ تا تو برگردی (بیایی) سنگ می ترکد.

کاربرد: در توصیف بی خیالی کسی است.

\*\*\*

(۱) چاشت دسمال = دستمال غذای بین راهی.

تا ت چُمُوش، تَرِ بارِ کُنِن. (۱)

■ / Tâ to čomuše tār̄ bār kon̄n / .

□ تا تو سرکش و نافرمان هستی، بارت می کنند.  
کاربرد: نافرمانی و ناهماهنگی در دسرهایی در پی دارد.

\*\*\*

تِ اَجاره کِیسه دُکانِم.

■ / Te ajār̄ kīs̄ dokān̄m / .

□ دنده هایت را درون کیسه می ریزم.  
کاربرد: تنبیه سختی در انتظار تو است.

\*\*\*

تُ اَجِه نِیشت، ت خَرِه وَنِه کی بُبُرِ چرا ؟

■ / To oĵ̄ nište, te xar̄ vane ki bobore čerâ / ?

□ تو آنجا نشسته ای، خرت را چه کسی باید به چراگاه ببرد؟  
کاربرد: چنانچه کاهلی پیشه کنید هزینه زندگی (زن و بچه) تامین نخواهد بود.

\*\*\*

تا چاشتُ سر تا شنه بَد چاشتُ پالان دُوچَنه شوُ دُندان کندنه. (۲)

■ / Tâ čāšt sar tâšan̄ bade čāšt pâlân đujan̄ šouv dondân kandan̄ / .

□ تا ظهر سر اصلاح می کند، بعدازظهر پالان دوزی می کند و شبها هم دندان می کشد.  
کاربرد: تلاش برای معاش، چند کار غیرمربوط به هم انجام دادن.

\*\*\*

تا چاشتُ پیشی شوَنه بَد چاشتُ پِسی هَنه.

■ / Tâ čāšt piši šun̄ bade čāšt pesi han̄ / .

□ تا ظهر جلو می رود و بعدازظهر عقب نشینی می کند (برمی گردد).

(۱) چُمُوش: اسب یا قاطر لگزن. فرهنگ عمید.

(۲) در بیلاق جواهرده رامسر، شخصی بود به نام «حسین» چون شغل اصلی او اصلاح سر (سلمان) بود همه او را «سرتاش حسین» خطاب می کردند. چون از یک چشمه نمی توانست امرار معاش نماید به کارهایی نظیر: کشیدن دندان - تزریق آمپول - تعمیر بخاری و چراغ زنبوری - نصب دسته چوبی برای داس و تبر ... نیز می پرداخت. به همین دلیل هر وقت کسی بیش از یک کار انجام می داد می گفتند: «سرتاش حسین وکت؟» (مانند حسین سلمانی شدی؟)

کاربرد: نداشتن نظم و برنامه در زندگی.

\*\*\*

تا چاشت آوتاو د نتونه<sup>(۱)</sup> بد چاشت آوتاو چک گلدنه .

■ / Tâ čašte âvtâv denetavanð, bade čašt âvtâv čeke geladanð / .

□ هنوز آفتاب ظهر گرم نکرده بود که آفتاب بعدازظهر غروب کرد...  
کاربرد: چنانچه در ایام جوانی به خواسته هایت نرسی حتماً در ایام پیری فرصت نداری.

\*\*\*

تا چاشت امام حسین همری، بد چاشت یزید همری<sup>(۲)</sup>.

■ / Tâ čašt emâm Hoseyn hamraya, bade čašt Yezide hamra / .

□ تا ظهر با امام حسین(ع) است و بعدازظهر با یزید.  
کاربرد: دو چهره بودن اشخاص.

\*\*\*

تا چم نترکسه و س دس و نه (بنه).

■ / Tâ čom naterkesð ve sa das vane (banð) / .

□ تا چشم نترکید، روی آن دست بگذار.  
کاربرد: علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.

\*\*\*

ت آدم نفر تر کار هنه .

■ / Te âdðm nafer tðrð kâr hanð / .

□ کسانی که با تو فامیل \_ دوست \_ آشنا هستند، برایت مفید خواهند بود .  
کاربرد: احترام به بستگان و آشنایان .

\*\*\*

تا دو قران هنیگیره ، ی قران ندنه .

■ / Tâ do qerân henigire, ye qerân nadañð / .

□ او کسی است که تا دو ریال از کسی نگیرد، یک ریال به او نمی دهد.  
کاربرد: در توصیف خساست فرد گویند.

\*\*\*

(۱) د نتونه = نتابیده - روشن نکرده است.

(۲) به گونه دیگر: تا چاشت یا علی، بد چاشت یا عمر - تا ظهر یا علی، بعدازظهر یا عمر.

تا ریش نَمِ دله سَرَه ، نُوگو کُوسَ کَلِ سَرَه .

■ / Tâ riš noma dāið sar, nogu kusa kale sar / .

□ تا ریش روی سینه تو نیامده است، نکو که کوسه کچل است.  
کاربرد: چیزی را که خود نداری و تجربه نکرده ای، برای دیگران عیب نگیر.

\*\*\*

تا رُوژه، وکینه گُوژه.<sup>(۱)</sup>

■ / Tâ ruzə və kinə guzə / .

□ تا روز است، مانند باد روده اش است.  
کاربرد: کسانی که در انجام مسوولیت ها جدی نیستند.

\*\*\*

تا زه گُله آوُ تا چِلُ رُوژُ خَنُکه .

■ / Tâzə golə āv tã čel ruz xonokə / .

□ آب کوزه تازه، برای مدت چهل روز خنک باقی می ماند.  
کاربرد: همدلی و دوستی با افراد جدید معمولاً پایدار نیست.

\*\*\*

تازه عُرُوسُ قابُدُشه دَسَ، رُو ب تَشُ نِیَنه .

■ / Tâzə orus qābdušə dassa, ru be taš niyanə / .

□ نو عروس دسته فلزی ظرف مخصوص تهیه آب جوش را بطرف آتش می گذارد.  
کاربرد: ناشی یا بی تجربه بودن کسی .

\*\*\*

تا زَن ، وِلَ جَن .

■ / Tã zane velajane / .

□ می بافی باز می کنی.  
کاربرد: بیان حالت افراد مردد در تصمیم گیری است.

\*\*\*

تازه گُل آوَه .

■ / Tãzə gola āvə / .

□ مانند آبی است که در کوزه تازه باشد.  
کاربرد: در توصیف کار خوش آیند.

(۱) به صورت دیگر: اَنَدی رُوژِ دَره تِ کینِ گُوژِ دَره - تا زمانی که روز باقی است در کون تو گوز است.

\*\*\*

تاسِ خُ با، نُبَا، اِسِ خُ دِ آوْ بَكَلْسَه زِمِیْمَ تَنْ دِیچ .

■ / Tâse xâ bâ nobâ , ese xô de âv bakelsə zeminam tan deyča / .

□ آنوقت که وقتش بود، نبود، حالا که آب ریخت و در زمین فرو رفت. کاربرد: وقتی شرایط از هر نظر فراهم بود «کاری» صورت نگرفت، حالا که همه چیز به هم ریخت و شرایط فراهم نیست.

\*\*\*

تا سَنگه کینه چو دُنکُنِی ، آدِمه نگره .

■ / Tâ sagə kinə ču donokoni, âdmə neygarə / .

□ تا به سگ آزار نرسانی گاز نمی گیرد. کاربرد: هر مخالفتی ناشی از علتی است، اگر برای دیگران مشکل ایجاد نکنی برایت مزاحمت فراهم نمی کنند.

\*\*\*

تا سُو زَنه ، اِیْنِ چُو زَنه .

■ / Tâ su zanə in ču zanə / .

□ تا هنگامی که او «وجود» دارد، این یکی هم سیخونک می زند . کاربرد: تا هنگامی که «یکی» صاحب مال و نام و نشان است، «دیگری» برایش مشکل آفرینی می کند.

\*\*\*

تِ اَسُو خِیْلِی تُنْدُ شُنَه .

■ / Te asv xeyli tond šonə / .

□ اسب تو خیلی تند می رود. کاربرد: در توصیف کسانی است که: زود عصبانی می شوند- زیادی خواه هستند.

\*\*\*

تِ اَشْكَامُ مَگَه جُو دَرَه؟ (۱)

■ / Te oškâm magð joq darð /?

□ مگر شکمت جُغد دارد؟

کاربرد: در مورد پرخوری کسی گویند.

\*\*\*

تا شَوو وِنِکته ، رُوژ جی گَلی نَکَن .

■ / Tâ šouv vaneketð, ruze ji galey nokon /.

□ تا شب نشده است از روز شکایت نداشته باش.

کاربرد: در توصیف کسانی است که به امید اینکه به زودی به چیزی خواهند رسید نسبت به داشته ها ناسپاسند.

\*\*\*

تا شاله نِگیتِ وِر، چُو (پ) نَزَن . (۲)

■ / Tâ ša:âið neygite vðrð çu nazðn /.

□ تا شغال را نگرفتی چوبش مزین.

کاربرد: کاری که انجام نشده حرفش را نزن. (یاد آور: تا آهو را نگرفتی پوستش را نفروش.)

\*\*\*

تِ اَشْکَمَه صُوَنُ بَزِی؟

■ / Te oškâmð sovvun bazey /?

□ به شکم خودت صابون زدی؟

کاربرد: در تمایل (حرص) کسی است برای تصاحب چیزی.

\*\*\*

تِ اَشْکَمَه مَگَرِ مَوْلُ گُونُ دَکته؟ (۳)

■ / Te oškâmð mager mulgun daketð /?

□ مگر در شکم تو مار افتاده است؟

(۱) جوق: اصطلاح ترکی است به معنی گروه مردم و پرندگان، در این زبانزد منظور جغد است که

معمولاً چیزی از شکار خود را باقی نمی گذارد.

\*جُوغُ البَقَرُ = گرسنگی گاو - بیماری گرسنگی - حالتی که انسان هر چه غذا بخورد باز هم احساس

گرسنگی می کند. فرهنگ عمید

(۲) چُو = پ = کاچ = چوب

(۳) اشاره به مار در شکم انسان، شاید کنایه از انگل های کرمی است که اکثر مردم دچار آن بودند.

کاربرد: درباره کسانی است که پرخوری می کنند.

\*\*\*

تا صووی سَ وِ هَمَرِ گَبَ بَزِنی خُدَ دیواره بُوگوتِ بی.

■ / Tâ sovey sa ve hamrā gab bazeni xodā divārē bogute bi/.

□ تا صبح با او صحبت کنی انگار که با دیوار صحبت کرده باشی.  
کاربرد: نصیحت پذیر نبودن.

\*\*\*

تُ آقا، مُ آقا، خَره کی با بُرِ چرا؟

■ / To āqā, mo āqā xarē ki bābre čerā /?

□ تو آقا باشی و من هم آقا باشم، پس خر را چه کسی به چرا ببرد؟  
کاربرد: در بیان اهمیت همدلی و همکاری در امور اجتماعی.

\*\*\*

تا کُولِ گاو وِکه، مارکِ دلِ آو وِکه. (۱)

■ / Tâ kovley gāv vakē māreke dāl āv vakē /.

□ تا گوساله گاو شود دل صاحبش (مادرش) آب شود.  
کاربرد: دغدغه های قبل از حصول نتیجه.

\*\*\*

تا کُولی کُوتِ رُ بَدی، دُشابِ گُلِ سَرِ کَشی یَ .

■ / Tâ kovli kota ru badi, dušāb gola sar kešiya /.

□ چنانچه به بچه کولی محبت کنی، کوزه دوشاب را سر می کشد و می خورد.  
کاربرد: لیاقت و ظرفیت کار یا موقعیتی را نداشتن.

\*\*\*

تا کُو فُوئوسه، دَره مَشتا نُوئونه .

■ / Tâ ku funuse, darē maštā nobonē /.

□ تا کوه فرو نریزد، دره انباشته نمی شود.  
کاربرد: نیازمندیهای شدید مادی با پول اندک قابل جبران نیست.

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: تا کولی گاو وِکه، صَحَبِ دلِ آو وِکه. (تا گوساله گاو شود دل صاحبش آب شود).



تا کُوچِی گَته وکِه (بیلا گوروکِه) ، گته قَبْرِه سَ هَفَ قَدَ پِیَلِمَ جُرْ هَنَه.

■ / Tâ kučey gatð vake (pilâ gor vakð), gattð qabrð sa haf qad peylam jor hanð /.

□ تا کوچتر (فرزند) بزرگ گردد، روی قبر بزرگتر هفت قد گیاه آقطی رشد می کند.  
کاربرد: ناامید بودن از همکاری ها و کمک های نسل جدید.

\*\*\*

تا کِلِ نُوْرُوْزُ نُشَا گیَاوَرُ نُکُنْ باوَرُ . (۱)

■ / Tâ kelle novruz nošâ giyâver, nokon bâver /.

□ تا کربلایی نوروز به «گیاور» نرفت باور نکن.  
کاربرد: خوش قول نبودن.

\*\*\*

تُ آ کَانِ ، مُ وَا کُنْمَ . (۲)

■ / To â kâne mo vâ kânðm /.

□ تو آق می کنی من هم کارها را خراب می کنم.  
کاربرد: عکس العمل های متقابل - لیج کسی را در آوردن.

\*\*\*

تُ اَگِه خَن آدِمِه بِشَنِسِیْ یا وَنَه هَمْسَاَدِه بِیَشِیْ یا هَم سَفَرُ یا هَم سَفَرُ.

■ / To agð xanð âdemð bišnesi yâ vane hamsâdð beyši yâ ham safar yâ ham sofre /.

□ برای شناخت آدم ها یا باید همسایه بود یا همسفر یا هم سفره.  
کاربرد: شخصیت آدم ها در چنین مواقعی شناخته می شود. (مکرر در صفحه ۷)

\*\*\*

تا کِلِ کَرِبِلَا نَبَاشِه چَلْچَلِکِ فَکْ دُرْسَانُوْبُونِه . (۳)

■ / Tâ gðle karbelâ nebaše čel čele ke fak' đorosâ nobunð /.

□ تا گل کربلا نباشد لانه پرستو ساخته نمی شود .  
کاربرد: بدون یاری من کارت به نتیجه نخواهد رسید .

(۱) گیاور = نام مرتعی است در غرب کوه های کنار رود و کوه وژک بیلاق جواهر ده رامسر.

(۲) حکایت پدر و پسر است که: پدر گفت تو را آق می کنم. پسر گفت: من هم مشکل آفرینی می کنم.

(۳) چلچله = پرستو = پرنده مهاجری که نزد مردم قداست دارد و لانه خود را با گل می سازد.

\*\*\*

تا گُلِ نُسُوْجِه، گُلَابِ دَرِ نِيْنِه .

■ / Tâ gol nosuje, golâb dar niyanð /.

□ تا گل نسوزد (نجوشد) گلاب بدست نمی آید.  
کاربرد: بدون زحمت و تلاش نمی توان به جایی رسید.

\*\*\*

تا مِیْلِیْ نَكْنِه هَشَانْ وَ شَانْ، نَرِ نُدَانِه، كُجَارْ وَ شَانْ .

■ / Tâ meyli nokonð hašan vašan nar nodânð kojâr vašan /.

□ تا زمانی که سگ ماده نشانه هایی نمایان نسازد (فهل نیاید) سگ تر نمی داند که کجا باید برود و چه باید بکند.

کاربرد: خود باعث و بانی مساله ای بودن. (یادآور: کرم از خود درخت است.)

\*\*\*

تا مَهْرِه دُمِه سَ پَا نَنی، تره نَزْنِه.

■ / Tâ mahrð domð sa pâ nani, tðrð nazanð /.

□ تا روی دم مار پا نگذاری نیشت نمی زند.  
کاربرد: تا به کسی آسیب نرسانی با تو به مقابله بر نمی خیزد.

\*\*\*

تا مِ بُزِه شِیْرِ جُوشِ نَمَ، مِ چُمِه پِیْشِ رَكِّ بَبَشِ .

■ / Tâ me bozð šir juš noma me čomð piš rad bobaš /.

□ تا شیری که از بز خورده ام مرا عصبانی نکرده است، از پیش چشم من دور شو.  
کاربرد: اخطار برای پیشگیری از اتفاق بد.

\*\*\*

تا نُوْكَرِ وَنِکی، اَرَبَابِ وَنِکَنِ .

■ / Tâ noukar vaneki arbâb vanekane /.

□ تا کار نوکری نکنی پولدار نمی شوی.  
کاربرد: ترغیب برای تلاش معاش. (یادآور: نابرده رنج گنج میسر نمی شود.)

\*\*\*

تا وَچِه بُرْمِه نُکْنِه مَارِ وَرِه شِیْرِ نُدْنِه .

■ / Tâ vačð bormð nokonð mâr vðrð šir nadanð /.

□ تا بچه گریه نکند، مادر شیرش نمی دهد.  
کاربرد: لزوم طرح کردن نیازها و خواسته ها. (تا نگرید طفل کی نوشد لبن ((مولوی))

\*\*\*

تاوَرِ هِیْلِی<sup>(۱)</sup> بُکُنِی ، تِ پِپِه (فَفَه) کُلَزَنَه .<sup>(۲)</sup>

■ / Tâ vðrð heyli bokoni, te papð gol zanð /.

□ تا بخوای آگامش بکنی شش هایت «لک» می زند.

کاربرد: آدم هایی که: دیر فهم اند. (یادآور: دوزاریش دیر می افتد).

\*\*\*

تاوِستَنا پُوسِین کُلا؟

■ / Tâvestânâ pusin kolâ /?

□ تابستان با کلاه پوست؟

کاربرد: ایراد نسبت به یک کار بی موقع و نامناسب.

\*\*\*

تِ اِیسیا خِیْلِی تُنَدَه .

■ / Te eysiyâ xeyli tondð /.

□ آسیاب شما خیلی تند است.

کاربرد: عجل در هر کاری به ویژه غذا خوردن.

\*\*\*

تِ بَارُ هَرُ جَا تَرِه بَنَه خَنَدَه کُنَه.

■ / Te bâr har jâ tðrð bane xandð kânð /.

□ اشیاء و لوازم زندگی تو هر جا تو را ببیند، می خندد.

کاربرد: بازشناخت اشیاء دزدی شده و یا امانت داده شده و یا گم شده به وسیله صاحب آن.

\*\*\*

تِ بَدِشْتَه، اِیجِه خُرُکِ کُلامِه ؟<sup>(۳)</sup>

■ / To bðdaštð ejjð xorkð kolamð / ?

□ تو می پنداشتی اینجا سرای خوردن و خوابیدن است ؟

کاربرد: هشدار برای کار و تلاش کردن .

\*\*\*

(۱) واژه «هیلی» در بخشی از رامسر «هیلی» تلفظ می شود.

(۲) پِپِه = ریه = شش

(۳) بجای «بَدِشْت» واژه «بَدَر» هم می گویند.

تِ بُو سِه جِلِ هِجْ كَسِه پِرژِين (پِرچِين) سَ نَنَ .

■ / Te bopusð jəl heč kasð peržine sa nana / .

□ پارچه های پوسیده تو روی چپر هیچکس نیست.

کاربرد: در بیان افراد مال دوست است که طاقت آن را ندارند که چیزی از داشته های آنان مدتی نزد

دیگران بماند.

\*\*\*

تِ بَزَسِه تَرِ رَحْمِ نُكْنِه، اَمِ دِیْغِرِی بَزَسِه تَرِ رَحْمِ كُنِه؟

■ / Te bezasð tərð raham nokānð, ema digeri bezasð tərð rahm kânð /?

□ بچه (زاییده) خودت با تو همدلی ندارد توقع داری که بچه (زاییده) دیگری به یاری تو بیاید؟

کاربرد: سست شدن عواطف انسانها.

\*\*\*

تِ بَزَ گِبِه مِ سَگِ نَزَنِه .

■ / Te baza gabð me sag nzanð / .

□ حرف هایی که تو می زنی، سگ من هم نمی زند.

کاربرد: بی ارزش دانستن سخنان کسی.

\*\*\*

تِ بَزِ بُرْتِه؟ (۱)

■ / Te boz borutð /?

□ بز تو مگر فرار کرده است؟

کاربرد: در عجله داشتن است.

\*\*\*

تِ بَسْمِ اَللهِ كُوتِنِ بَا تِ اَللهِ شُكْرُ كُوتِنِ یَكِی وَكْتِه .

■ / Te besmellâ gutðn bâ te elâhî šokr gutðñ yeki vaketð / .

□ بسم اله گفتن تو و الهی شکر گفتن تو یکی شد.

کاربرد: کوتاهی زمان (زمان صرف غذا - مدت کار...) است که آغاز و پایان چندان فاصله ای با هم

ندارند.

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: تِ بَزِ نَرَشُ؟ (بز تو در رفت)

تِ بُشُو رَا وَاش دَرِ بُم.

■ / Te bošâ râ vâš dar boma /.

□ از راهی که رفته بودی علف سبز شد.

کاربرد: گله از دوست و فامیلی که با فاصله زمانی زیاد بیدار دوست یا فامیل آمده باشد.

(یادآور: تِ بُشُو رَا وَاش دَرِ بُم «جانه طوب» - تِ کَمَرِ خَاش دَرِ بُم «جانه طوب» سماور آیم جوش بُم «جانه طوب»).

\*\*\*

تُ بَکُردِ مُ بیدیم، مُ کَانِم تِ بِن.

■ / To bokorde mo beydiyam, mo kânəm to ben /.

□ تو کردی من دیدم من هم می کنم تو به بین.

کاربرد: در انتظار عکس العمل باش. (یادآور: چیزی که عوض دارد گله ندارد).

\*\*\*

تِ بَکُردِه کَار، کُویِ مِ بَکُردِه کَار کَا.

■ / Te bokordə kâr, kuya me bokordə kâr kâ /.

□ کاری را که تو انجام می دهی کوه است و کاری را که من انجام می دهم کاه.

کاربرد: بی انصافی و خودپرستی.

\*\*\*

تُ بَگَا مُ بَگَا<sup>(۱)</sup>.

■ / To begâ mo begâ /.

□ هرج و مرج جنسی است

کاربرد: بی نظمی و هر کی به هر کی بودن در کار.

\*\*\*

تُبِه ، وِیصَتُ مَرگِ نِیَارِه .

■ / Tobe visat marg niyarê /.

□ توبه و وصیت کردن مرگ نمی آورد.

کاربرد: سفارش به وصیت کردن . اتمام حجت کردن

(۱) سپهسالار تنکابنی سگ ماده ای را جهت جفت گیری با سگ نر اصیل در اختیار پهلوان تقی رامسری قرار می دهد. سگ، صاحب چند توله رنگارنگ و غیراصیل می گردد. سپهسالار از پهلوان تقی توضیح می خواهد و او در جواب با سادگی می گوید: خان، در هنگام فهل سگ، یک تو بگام بگای عجیبی بود. راوی: رمضان شعبانینان برادرزاده پهلوان تقی

\*\*\*

تِ بیری کینانه پدا کرد؟

■ / Te beyre kinânð yedâ korde / .

□ از کثافت کاری که در شلوارت انجام دادی یادت رفت؟  
 کاربرد: در توصیف کسانی گویند که بدون توجه به کارهای ناشایست خود در گذشته ادعای درستی و صداقت می کنند.

\*\*\*

تِ پالانه چو دره.

■ / Te pâlanð çu darð / .

□ در پالان تو چوپ است.  
 کاربرد: در پی دردرس بودن - منحرف بودن. (یادآور: در کفش تو ریگ است).

\*\*\*

تِ پالفه پُره؟<sup>(۱)</sup>

■ / Te pâlefð porð / ?

□ آخر (شکم) تو مگر پر است؟  
 کاربرد: در توصیف کسی است که بر سر سفره خود را بی اشتها نشان دهد.

\*\*\*

تِ پر تَر زِن بَا، مَ لاش وچین بُم.<sup>(۲)</sup>

■ / Te per to:r zan bâ mo lâš večîn bâm / .

□ زمانی که پدر تو («تیر») می زد، من لاشه های میزم را جمع می کردم.  
 کاربرد: در توصیف تجربه بیشتر یا سن بالاتر داشتن است.

\*\*\*

تِ پرِ خانه درِ نِداشته؟

■ / Te perð xânð dar nedaštð / ?

□ خانه پدرت در و دروازه نداشت؟  
 کاربرد: در توصیف کسی است که: بر خلاف ادب و بدون اطلاع قبلی وارد خانه کسی شود.

\*\*\*

(۱) پالفه: مخزن علوفه گاو.

(۲) به گونه دیگر: أمجال ک تِ پرِ لاش وچین بَا، مَ تَر زِن بُم.